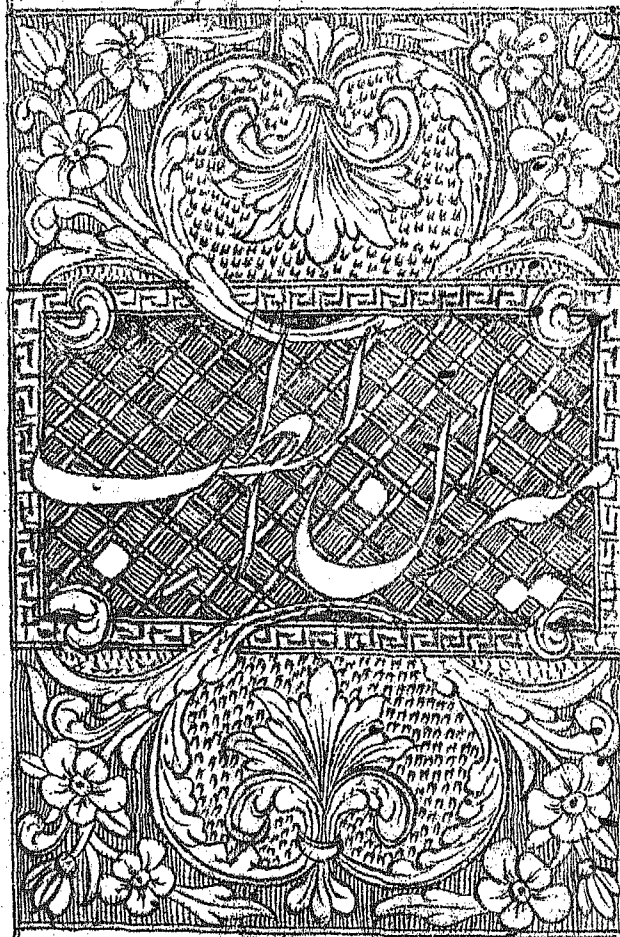


کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم



و بسم الله الرحمن الرحيم
و بسم الله الرحمن الرحيم

4/1/79
4900

CHEC... 1002

M.A.LIBRARY, A.M.U.



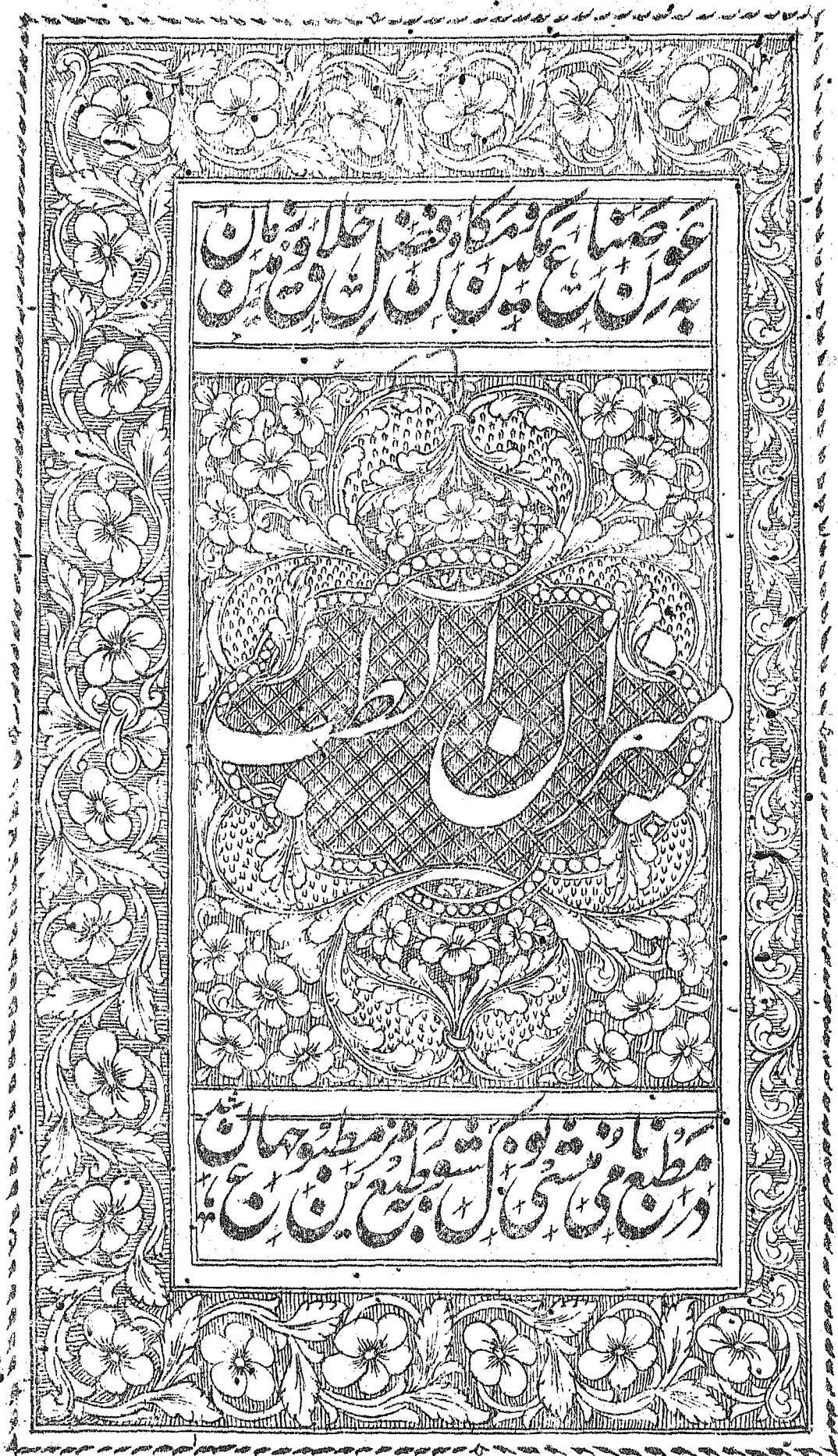
PE6954

[illegible]

۵۱	فصل در کنگنه یک	۵۱	فصل در استخوانهای اجنهن
۵۱	فصل در کوتاه شدن پیک	۵۱	فصل در عشاء نان
۵۲	فصل در شعر شقیب	۵۲	فصل در آتش مالایاب
۵۲	فصل در جرب الاجنهن	۵۲	فصل در پرد
۵۲	فصل در سلاق	۵۳	فصل در متصل الاجنهن
۵۳	فصل در توده الاجنهن	۵۳	فصل در حنجری جنین
۵۳	فصل در تسبیح الاجنهن	۵۳	فصل در قیلول
۵۳	فصل در منکد یک	۵۴	فصل در سفید یک
۵۴	فصل در زرق و حضرت جعفر	۵۴	فصل در ناسور گوشه چشم
		۵۵	فصل در زیاد شدن گوشت گوشه چشم
در امراض اذن چشم گوش و دوازده فصل			
۵۵	فصل در وجع الاذن	۵۵	فصل در ورم گوش
۵۶	فصل در طرش و وقیر و غیره	۵۶	فصل در دخول انحصار
۵۷	فصل در انفجار الاذن	۵۷	فصل در نکس الاذن
۵۷	فصل در شقاق گوش	۵۸	فصل در حكة الاذن
در امراض الفتن شفا بیه زیاده فصل			
۵۸	فصل در بطلان مشامه	۵۸	فصل در من و منم
۵۸	فصل در جبهه والاف	۵۹	فصل در فترت روح الالف
۵۹	فصل در جزالاف	۶۰	فصل در ریش الالف
۶۰	فصل در حجاب الالف	۶۰	فصل در حكة الالف
در امراض لسان و دهان شفا بیه زیاده فصل			
۶۰	فصل در ورم لسان	۶۱	فصل در تقل اللسان
۶۱	فصل در استرخاشی لسان	۶۱	فصل در شقاق اللسان
۶۲	فصل در حصه و لسان	۶۲	فصل در حكة اللسان
۶۲	فصل در فساد و ذوق	۶۳	فصل در بطلان ذوق
۶۳	فصل در جبر العقم	۶۳	فصل در ریش و بین
۶۴	فصل در گزند لب و بین	۶۴	فصل در حكة لب و بین
در امراض غشیه شفا بیه زیاده فصل			
۶۴	فصل در بیان سویدی ای لب	۶۴	فصل در تشقق و تشرب لب
۶۵	فصل در غوره شدن گوشه بشدن لب	۶۵	فصل در بواسیر الشفة
۶۵	فصل در بیوردی لب	۶۵	فصل در فترت روح لب
در امراض دندان و زبان و من و منم شفا بیه زیاده فصل			

[illegible]

[illegible]



[illegible]

سلام میزند و گوید که در این شهر
 بدان نمودن نماند و در این شهر
 چو میخواستم که در این شهر
 بود در خرد و خرد و خرد و خرد

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و هرگاه که با دانه بغم غرض شود حسب حاجت آنچه در صفا گفته شد قدر رسا گرفته
 باین چیزها مرکب باید ساخت او و به هر که معده له بغم چون فلاسفه چون کبیر
 چون سیر خورش جالینوس مانند آن اینهمه وقتی است که بی عفت و بی تمیزی باشد
 اما اگر تب بود و قریص گل در قریص نافه و تخمین بزوری معتدل و خوار و گاه گاه
 و شربت بزوری افق است اما تغییر سودا نیز بچگونه است یکی آنکه سودا کلبی یا درین
 بعضی شود و دوم آنکه از اترق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه تر افق
 چهارم آنکه از اترق بغم بچگونه آنکه از اترق صفا حاصل شود زیرا که هر خط که سوخته بود
 سودای غیر طبیعی است معنی سوختن اخلاط است که از اسهال لطیف و قریق از
 خطا تحلیل شود و باقی کیفیت گرد و بوییک از نفس خود برآید آنکه سوخته خاکستر گردد
 و بچگونه است که در هر خطی است که یکتا می شود با اعتبار از نما و از ریوی
 و برادر عرق عام سودا گویند چنانچه در بغم جتنی بدانند که اگر چه در بعضی وجه تسهیل
 بچگونه یعنی که با اعتبار گشت نزد اکثر اما بعضی با اعتبار قوام نیز جانور داشته اند
 او و به هر که معده له سودا سپستان گاه زبان تخم خربزه و تخم نمک
 تخم مرچ و غیره مانند آن هر که گرم بود پس اگر سودا از خط گرم جدا شده باشد سردتر
 باید و از چنانچه خورده و جدا شده و چنانکه آن را اگر گرمی باری که معتدل
 حرارت بود و با سودا و به هر که معده له سودا و بچگونه است که با اعتبار
 همچون سقراط یا قوتی بوعلی صفی و لکشا شربت گاه زبان شربت بالنگ و انشال آن
 و اگر گفته شد که در هر باب مایه تن که در گرمی سردی ملحوظ دارند و اگر سودا غرض
 شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشمش سیرک زرد تخم نمک

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما فرماتا ہے کہ میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو دیکھا کہ وہ اپنے آپ کو اللہ کے رسول کے طور پر بیان کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ میں اللہ کے رسول ہوں اور اللہ کے رسول کے لئے اللہ نے میری قوم کو چاہا ہے۔

مفتی اعظم دہلی حضرت مولانا محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی

در شکم یک دم گذاردن بجز در همراه قند یا سکنجبین مبرند و پیش ازین باید
 از صبح و تقیه شده باشد تا روز و اثر کند و در امراض سودا و و بیشتر روزها مینهند
 و در بحث نهادن بر از از عفونت گفته آید تمامه انشاء الله تعالی فائده در بیان
 چیزهای که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحدی و از بدن
 در معده و آن قسامست شوم نخاله نفخ شش و وجه ششون قطور طول سگول
 انکباب گمانند بین تریح کحل برود در ریح و طول قضا و حقه قسبله شافیه حمل
 فرجه ازین پاکتویه و در اینجا سنی هر یک گفته آید شوم آنچه مینهند شک یا تر
 نخاله آنکه چیزی قیق خوشبو و دشنه نهند و بپزند سوط آنچه در بنی چکانند نفوخ آنچه
 در بنی میند و جو را آنچه در حلق چکانند سنون آنکه او ویه سائیده بر دندان مانند قطره
 آنچه در گوش و در سگافیا چکانند طول آنچه از مالتات بر ظاهر بدن نیز از زبان
 بنی توقف گااهی بر زبان و انکباب نیز اطلاق کنند سگول که چیزی سائل خاصه
 ریزند توقف یعنی آنکه ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار گرم بدن چکانند
 بجایم پیچیده سگول ساخته چنانچه متخافست که بر آردن عرق میکنند یا بخار او ویه
 بگوشت ساینند گمانند آنکه چیزی گرم بر عرق مینهند چون در شود باز گرم نموده بگوشت
 آن چیز شکست بخار طبعش پاک تریح آنکه چیزی تر بر بدن کاندند بین آنکه در غش مینهند
 حقه آنکه چیزی سائل در حقه انداخته در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم
 از راه قبل و از نقیش مهر فست شافیه آنچه در از ساخته و در بر یا قبل بر دارند یا با آب سائیده
 در چشم کشند فتیله آنچه در از ساخته و بر بر یا قبل نمیداد گوش یا در بینی یا در جرح است
 در از سگول آنکه لته را با دویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فسرجه حملی

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

یک سیرت در میان خط و کلام
 آن یک قدر در میان خط و کلام
 قلمی از آن که در آن خط و کلام
 یک سیرت در میان خط و کلام
 آن یک قدر در میان خط و کلام
 قلمی از آن که در آن خط و کلام
 یک سیرت در میان خط و کلام
 آن یک قدر در میان خط و کلام
 قلمی از آن که در آن خط و کلام

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
روزنامه کیهان
روز ۱۳۰۳

[illegible]

در اول دوم و در آخر
دوم تره اول دوم و در آخر
سینه فست بر آورد و جو
چون نیم نان هم در دهن خورند
در اول و آخر

[illegible]

کمال الدین احمد صاحب
 دیوبند تحفہ حقیقت کشمیر
 بخندہ دوست دہشت امتداد
 گلشنہ است پیر طبرک
 کہ ازانی ساعد خاں
 دجہ آن ستر شین
 بیخیزد ز کوه

با سلیق است در بعضی بارگ اکل آبخیه و گفته اند که خفیت چون نفعت قیض است
 اما قیاس و تجربه نفع آنرا برفع با سلیق قرین یافته بطبی برابر خضرت و آنرا اسلم
 شیر گویند بر وزن فعل و معنی عکسهای شش و امراض سفلی را نافع و اسلم خضر اسلم است
 و از طب می فصل است که با شنبه آنست آنرا مابین خضر و خضر منیر نند و بعد کوفت دادن
 دست در آب گرم میگذرانند و از دست است امراض جگر و از دست چپ امراض
 طحال و دل را نافعست شش را از هر طرف که باشد و چون از یک خون از جگر
 و دل بگریزی آید منع کرده اند که خون ازین رگ بشیر نباید گرفت صافن بر شش ملنگ
 و اقمست برابر بر انگشت حیض بچشاید و جراحت و خارش را حق و خصیه و قصبه
 سود و ده و ماده را از سر فرو آورد تا لثه زیر زانو است و نافع تر از صافن است و
 در درختان و پشت را میفید و در در مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا که گاه و
 که از رشتن بای می معلوم میشود اگر بر ساق بای یا بند بهتر و الا مابین تبصر و خضر
 پشت بای بچشاید از برای عرق النسا که خضر پشت نفع دارد و جنبه نافع صافن است
 چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در برب بر و در برب لا واقع اند و از آن
 بهما میکشایند از شش که در سر امراض و نفع را نافعست و دیگر رگها که بر زیر زبان بر
 سببی و پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میکشایند نفع من قوم که در گوشه
 نشسته بشیر یا سید نشانش نیست که خون سرخ خالص بید و بر فرق خارج شود و در
 آنجا تا تری کند چون چنین شود فوراً سرگ بکشد و لا اقل بر آن گذرانند و فراده ده
 بزند و دست بر بالشت بگذارد راست بدارند و اصل حرکت دهند و ماده فرشته دارند پس
 ده روز بر فرق بایک نشو باز باید بست پس بایک بید که تا یقین شود که جراحت محکم نباشد
 بنشیند

با سلیق است در بعضی بارگ اکل آبخیه و گفته اند که خفیت چون نفعت قیض است
 اما قیاس و تجربه نفع آنرا برفع با سلیق قرین یافته بطبی برابر خضرت و آنرا اسلم
 شیر گویند بر وزن فعل و معنی عکسهای شش و امراض سفلی را نافع و اسلم خضر اسلم است
 و از طب می فصل است که با شنبه آنست آنرا مابین خضر و خضر منیر نند و بعد کوفت دادن
 دست در آب گرم میگذرانند و از دست است امراض جگر و از دست چپ امراض
 طحال و دل را نافعست شش را از هر طرف که باشد و چون از یک خون از جگر
 و دل بگریزی آید منع کرده اند که خون ازین رگ بشیر نباید گرفت صافن بر شش ملنگ
 و اقمست برابر بر انگشت حیض بچشاید و جراحت و خارش را حق و خصیه و قصبه
 سود و ده و ماده را از سر فرو آورد تا لثه زیر زانو است و نافع تر از صافن است و
 در درختان و پشت را میفید و در در مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا که گاه و
 که از رشتن بای می معلوم میشود اگر بر ساق بای یا بند بهتر و الا مابین تبصر و خضر
 پشت بای بچشاید از برای عرق النسا که خضر پشت نفع دارد و جنبه نافع صافن است
 چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در برب بر و در برب لا واقع اند و از آن
 بهما میکشایند از شش که در سر امراض و نفع را نافعست و دیگر رگها که بر زیر زبان بر
 سببی و پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میکشایند نفع من قوم که در گوشه
 نشسته بشیر یا سید نشانش نیست که خون سرخ خالص بید و بر فرق خارج شود و در
 آنجا تا تری کند چون چنین شود فوراً سرگ بکشد و لا اقل بر آن گذرانند و فراده ده
 بزند و دست بر بالشت بگذارد راست بدارند و اصل حرکت دهند و ماده فرشته دارند پس
 ده روز بر فرق بایک نشو باز باید بست پس بایک بید که تا یقین شود که جراحت محکم نباشد
 بنشیند

با سلیق است در بعضی بارگ اکل آبخیه و گفته اند که خفیت چون نفعت قیض است
 اما قیاس و تجربه نفع آنرا برفع با سلیق قرین یافته بطبی برابر خضرت و آنرا اسلم
 شیر گویند بر وزن فعل و معنی عکسهای شش و امراض سفلی را نافع و اسلم خضر اسلم است
 و از طب می فصل است که با شنبه آنست آنرا مابین خضر و خضر منیر نند و بعد کوفت دادن
 دست در آب گرم میگذرانند و از دست است امراض جگر و از دست چپ امراض
 طحال و دل را نافعست شش را از هر طرف که باشد و چون از یک خون از جگر
 و دل بگریزی آید منع کرده اند که خون ازین رگ بشیر نباید گرفت صافن بر شش ملنگ
 و اقمست برابر بر انگشت حیض بچشاید و جراحت و خارش را حق و خصیه و قصبه
 سود و ده و ماده را از سر فرو آورد تا لثه زیر زانو است و نافع تر از صافن است و
 در درختان و پشت را میفید و در در مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا که گاه و
 که از رشتن بای می معلوم میشود اگر بر ساق بای یا بند بهتر و الا مابین تبصر و خضر
 پشت بای بچشاید از برای عرق النسا که خضر پشت نفع دارد و جنبه نافع صافن است
 چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در برب بر و در برب لا واقع اند و از آن
 بهما میکشایند از شش که در سر امراض و نفع را نافعست و دیگر رگها که بر زیر زبان بر
 سببی و پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میکشایند نفع من قوم که در گوشه
 نشسته بشیر یا سید نشانش نیست که خون سرخ خالص بید و بر فرق خارج شود و در
 آنجا تا تری کند چون چنین شود فوراً سرگ بکشد و لا اقل بر آن گذرانند و فراده ده
 بزند و دست بر بالشت بگذارد راست بدارند و اصل حرکت دهند و ماده فرشته دارند پس
 ده روز بر فرق بایک نشو باز باید بست پس بایک بید که تا یقین شود که جراحت محکم نباشد
 بنشیند

در این میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لائق ورم الاخوین از زردت
شب یمانی قلع طایق ایا قیاسا جملنا و صبر کند هر یک یک درم صمغ عربی و درم هم
بگویند بجز بریزند و پسیده بریفه صمغ برشند و با شکر و سرکه و سرخ یا با خانه عنکبوت که پاک
کرده باشند یا لایند و بر اجتهت فرو گذارند و در میان پوست باسیل در کرده بالای پوست
نیز گذارند اگر در پس بنزد بعضا بر پا نماید و دستش درم بسته دارند تا خون بدانجا رسد
تا من باشد فصل سوم در حجامت رسال علق بدانند که حجامت و علق کوچه کان است که فصل
دومی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از
دو سال نیز حجامت نیست که در چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهتر است
ایام شانزدهم و هفدهم باشند و بهترین ایام است سوم از روز جمعی یکبار و در هر یک
و پس از تمام حجامت کنند اگر کسی که خون غلیظ باشد که چون از حجامت یکبار است سیاید
که وضع حجامت نماید هرگاه در غصه و کاه جمع آید و کثیر باشد که قصه کرده باشند متعین غصه
آید کرد و حجامت پس سر بر پاک کند و بر زخمه کردن خلیفه محل باشد تا نسیان آید و بهتر است
که فروتر از زخمه کنند و میان شانها خلیفه با سلیق است لیکن بعد از زخمه در دو خفجان
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط بهر جهت بکار آید
مادر نیز نمایند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شش و نسیان باشد فصل
منضجات بدانکه فصیح خفین را گویند و خفین خلط است که هر خلط باید که تمام مقلد آید
تا اثر و تنقیه وی بدو آبسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سوزان
است که تمام آزاران خلطت فروتر آید و خلطی که قوی است چون صفرا و بلغم مائی
فصیح وی است که سیل غلبت نماید نسبت برقی که دارد و صفرا قوی تر از جمله

در این میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لائق ورم الاخوین از زردت
شب یمانی قلع طایق ایا قیاسا جملنا و صبر کند هر یک یک درم صمغ عربی و درم هم
بگویند بجز بریزند و پسیده بریفه صمغ برشند و با شکر و سرکه و سرخ یا با خانه عنکبوت که پاک
کرده باشند یا لایند و بر اجتهت فرو گذارند و در میان پوست باسیل در کرده بالای پوست
نیز گذارند اگر در پس بنزد بعضا بر پا نماید و دستش درم بسته دارند تا خون بدانجا رسد
تا من باشد فصل سوم در حجامت رسال علق بدانند که حجامت و علق کوچه کان است که فصل
دومی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از
دو سال نیز حجامت نیست که در چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهتر است
ایام شانزدهم و هفدهم باشند و بهترین ایام است سوم از روز جمعی یکبار و در هر یک
و پس از تمام حجامت کنند اگر کسی که خون غلیظ باشد که چون از حجامت یکبار است سیاید
که وضع حجامت نماید هرگاه در غصه و کاه جمع آید و کثیر باشد که قصه کرده باشند متعین غصه
آید کرد و حجامت پس سر بر پاک کند و بر زخمه کردن خلیفه محل باشد تا نسیان آید و بهتر است
که فروتر از زخمه کنند و میان شانها خلیفه با سلیق است لیکن بعد از زخمه در دو خفجان
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط بهر جهت بکار آید
مادر نیز نمایند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شش و نسیان باشد فصل
منضجات بدانکه فصیح خفین را گویند و خفین خلط است که هر خلط باید که تمام مقلد آید
تا اثر و تنقیه وی بدو آبسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سوزان
است که تمام آزاران خلطت فروتر آید و خلطی که قوی است چون صفرا و بلغم مائی
فصیح وی است که سیل غلبت نماید نسبت برقی که دارد و صفرا قوی تر از جمله

در این میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لائق ورم الاخوین از زردت
شب یمانی قلع طایق ایا قیاسا جملنا و صبر کند هر یک یک درم صمغ عربی و درم هم
بگویند بجز بریزند و پسیده بریفه صمغ برشند و با شکر و سرکه و سرخ یا با خانه عنکبوت که پاک
کرده باشند یا لایند و بر اجتهت فرو گذارند و در میان پوست باسیل در کرده بالای پوست
نیز گذارند اگر در پس بنزد بعضا بر پا نماید و دستش درم بسته دارند تا خون بدانجا رسد
تا من باشد فصل سوم در حجامت رسال علق بدانند که حجامت و علق کوچه کان است که فصل
دومی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از
دو سال نیز حجامت نیست که در چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهتر است
ایام شانزدهم و هفدهم باشند و بهترین ایام است سوم از روز جمعی یکبار و در هر یک
و پس از تمام حجامت کنند اگر کسی که خون غلیظ باشد که چون از حجامت یکبار است سیاید
که وضع حجامت نماید هرگاه در غصه و کاه جمع آید و کثیر باشد که قصه کرده باشند متعین غصه
آید کرد و حجامت پس سر بر پاک کند و بر زخمه کردن خلیفه محل باشد تا نسیان آید و بهتر است
که فروتر از زخمه کنند و میان شانها خلیفه با سلیق است لیکن بعد از زخمه در دو خفجان
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صاف است حجامت بلا شرط بهر جهت بکار آید
مادر نیز نمایند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شش و نسیان باشد فصل
منضجات بدانکه فصیح خفین را گویند و خفین خلط است که هر خلط باید که تمام مقلد آید
تا اثر و تنقیه وی بدو آبسانی بر آید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سوزان
است که تمام آزاران خلطت فروتر آید و خلطی که قوی است چون صفرا و بلغم مائی
فصیح وی است که سیل غلبت نماید نسبت برقی که دارد و صفرا قوی تر از جمله

و سوره که صغیر است تهذیب الفوائد فی شرح
بطلان الارادة است نیز که در کلام فضل
له سوره ای در تفسیر
و سوره که صغیر است تهذیب الفوائد فی شرح
بطلان الارادة است نیز که در کلام فضل
له سوره ای در تفسیر

میکود و بسبب لطافت داده سودا که هوای بخت از
شده زیرا که در این وقت هوا خنک است پس اگر
تذراک کند غلیظ تر زرد قبول میکند بواسطه آنکه داده
برقی زرد تحلیل باد و آنچه از سودا که غلیظ بود و غلیظان چگ
اند از جهت او اخضا گشته به جهت غلظت داده
و سودا بر بلغمی رقیق با نشت یا غلیظ تر قبول میکند
رذات را نسبت با غلظت آن

[illegible][illegible]

۲۰
 مصلحت در دفعه اولی که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه سوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه چهارم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه پنجم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه ششم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هفتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هشتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه نهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه یازدهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه بیستم که آب گرم را بر کف دست بمالند

مانع نه و هر سبلی که بر طبع باشد یا تنوع بالا و سی آب گرم نباید و او که عمل مطلق میکنند اگر
 هیچ سبلی اندکی آب گرم باید داد و بالایی دیگر سبلیها چون جهاد و سفوفها لازم است آب
 گرم بدینند تا مکرر کند و در شامی عمل آب گرم در شام است اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه
 جوعه جوعه توان و اما صحر و فراخ را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد و پاک نیست همچنان
 و بعضی او و آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شیرین گلی چه در حبه لعل و حبه لعل
 باشد و کدک بر سفوف و حب که از ترید و نمک ساخته باشد آب سرد نوشیدن
 بهتر است زیرا که آب گرم مطلق عمل میکند و درین گلیب چنانچه فرقی نوشته و آنرا که
 از خوردن در انفسرت باشد هر دو باز بسته و بینی گرفته نباشند و بهر غره درین پاک
 نمایند و قدری پودینه بخانند و آنجا که روح تنبول باشد مضع وی بهتر است انبساط
 و خوردن حیرت بر او بدست و هر گاه هیچ تدبیر سودمند بدو بر آید که سبیل را سبقت
 خواهد گرفت باید که نخستین قصد آتی فرمایند بعد در او نوشاند و انبساط
 بدین حیل خواهد بود بر تافت چون سبیل خورده شود خوابناک شود و حیل محفوظ بماند
 و سبیل بطبع ریشته خطمی باید که در تمام روز ضرر نماند و محفوظ باشد و آب سبیل نه سرد باید کرد
 نه گرم و چون سبیل عمل نکند نیست که بالا و سی سبیل میگوید بهر غره و در بلکه بشافه بدو
 کنند اما اگر چیزی فرقی چنانچه آب با تو میزند همراه قند یا ترنجبین بدینند با کرم
 نامد کند و مغز فلوین نیز مجوز است و مصلحتی کوفته تیرتیه یک میادرم همراه نبات بنشیند و در
 مد و تمام کند و هر گاه سبیل قوی داده باشد و عمل نکند و بهر غره آرد و در قوی فرمایند
 کفایت نمک و مانع نبود و قصد با سبیل یا کحل نمایند که زود دفع نمیشد و هر گاه کرده
 و حرارت نمک و اسهال پیدا بود و لعابین یعنی لعاب بمالد و اسهال بخون نمید

اندک اندک سبیل را با سبیل
 مصلحت در دفعه اولی که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه سوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه چهارم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه پنجم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه ششم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هفتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هشتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه نهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه یازدهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه بیستم که آب گرم را بر کف دست بمالند

مصلحت در دفعه اولی که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه سوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه چهارم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه پنجم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه ششم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هفتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هشتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه نهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه یازدهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه بیستم که آب گرم را بر کف دست بمالند

مصلحت در دفعه اولی که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه سوم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه چهارم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه پنجم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه ششم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هفتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه هشتم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه نهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه دهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه یازدهم که آب گرم را بر کف دست بمالند
 مصلحت در دفعه بیستم که آب گرم را بر کف دست بمالند

۱۲
 فصل در بیان طریقت که
 فرموده اند در بعضی از کتب که بعضی از شیعیان
 و بعضی از اهل بیت را میگویند که این طریقت
 و بعضی از کتب که بعضی از شیعیان
 و بعضی از اهل بیت را میگویند که این طریقت
 و بعضی از کتب که بعضی از شیعیان
 و بعضی از اهل بیت را میگویند که این طریقت

[illegible][illegible]

[illegible]

14



کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

10/10/10

10

فولس پاران

19

تاریخ

هرگاه قوی باشد از شافه اخراج نکند و باشد مسل نشاید و دوم همچنان به وقت که
انکه قبض محسوس نشود و ضرب ملین و مسل خود همت بخورد و رانها نیکوترین تکیه
شافه است اما تا ضرورت نباشد نباید شستن را عمل نماید که شستن احتمال شیاف
بلد میسر میگردد و در اینجا چند شافه خوب که زود نموده میشود شافه که قوی را بکشتاید و طبع را
زیر کند و در پهلوان بکار است گل بنفشه و در دم گل خلی سه درم سنای کلی خنجر
نمک سندی یک درم عمل خیار شنبه شکر سرخ هر یک و درم شیاف سازند و هر شافه
در طول شستن نکشند ضموم صاحب کرامت باید ساخت تا اثر آن بقویون برسد
شافه که در عقب مسل شحال کند و در اسهال انقبضی شده باشد و گرم مزاج را
سوافی است تخمین پنج درم صابون زرقی و خطی و نمک طعام هر یک و در دم
شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بشیل خسته خربا
تراشند و در زرد و اگر بر وزن گل عرب ساخته بردارند بی ازیت باشد شافه که
طفالان و ضعیفان را رسود دهد و موم آب دیده و در دم کت پوره ارضی هر یک یک درم
بهر و را کوته و در دم بهر شند و شیاف سازند و بر وزن گل چرب نموده احتمال
نمایند و هرگاه شافه زود بر آید اعاده نمایند فصل در معیات چون ادویاتی آور
ند که میشه نخستین تدابیری که پیش از قی لازم است بیان نموده آید بلکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک نوبت پیش از آن غذا خورند و اگر حرارت مانی را بکشد
روغن بنفشه برینت بکالند و زرقی خنجر زرم چون اگر ای ناشی سرخ نبوشند
بعد از آن معیات نبوشند حسب حاجت قی کنند اما هر طبعی مزاج را صاحب شایان
او را نیست بلکه آنرا قی تنها بهتر است و کسی را که قی با سان نیاید سه درم موم

که با دارا رنج رقیق نیست منفع میگوید و بسبب مرض رطوبی نبود مدرات نهند از راست
 که در استقفا و رقیق و ریح المعاصل ملاک امر و در بول دانسته اند و ایضا قبل از دفع
 تسرب رات نیز منفع فرموده اند و در نیجا مدرات بار و حار و معتدل مدرات طبع
 خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند مدرات بار و نیست هم کار
 تخم خیارین بکنجین با الصمغ تخم خرفه خشک کالنج کالک و امثال آن مدرات
 نیست تخم کرفس بادیان ایسون برنجاسف و فاسفی خشک کشته نانوخته
 سداب تخم کدو امثال آن مدرات معتدل برسیا و شان تخم خربزه اگانه
 که بار و حار با هم هم کنند چنانچه کاسنی بادیان یکجا بندند و معتدل که در بار و
 کند ایسون بادیان هر یک در دو مکیوفه و یک سیال آب بچشانند چون بقدر خورد
 بماند صاف نمایند تخم خیارین تخم خربزه هر یک در مکیوفه و پنج مذکور شیره ازینها
 بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بار و در بار و بول بسته بکشاید
 و اگر ایسون بادیان کوفته و بخیته سفوف سازند و عقب آن بشیر و سه تخم میوه
 خیارین خربزه مد کنند همان عمل کند و آبی که حیض را بکشد ایستاده نشوید هر یک
 دو مثقال خمدید ستر اهل هر یک در مرقوم که کوفته و بخیته بدید چند آن عمل کند
 بشیر شده و هر صبح از یک مثقال دو مثقال غلوه کرده فرزند و عقب آن
 چهل گرم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر گرمی آمده باشد و اخت
 بشیر طبع سبب احتباس ریح خلط خون نبود الا مرضی طبع که حیض را بندونی و مراد
 که از اجا و بفریزه باشد و در میان بند شود و یاد و عا خود و افسرد و حبش باشد
 بیرون آرد استغنین در مرقوم ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس
 تخم بیاچ گرم و خشک است در اخودم ۱۲ خون

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

دری از این و بعضی سستی است که در بعضی از اعضا
 مثل سینه و شکم و بعضی از اعضا مثل کبد و طحال
 و بعضی از اعضا مثل معده و ریه و بعضی از اعضا
 مثل کلیه و مثانه و بعضی از اعضا مثل رحم و بیضه

تثقیله نماید و بعضی اوقات خوراند و نوشند و رفع تمام دارد و بعد از تثقیله در قیام می گویند
 و اندر این لطیفه دهند و تثقیله بکرات نمایند جهت اوده اما در برآید و قوت گاه در روزان که
 از تثقیله تعدیل و در ظاهر میشود و در امراض سودا و بلبل از تندی می نشوند و بعد از تثقیله
 در خور آن باشد لازم نشاندن کف خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین تدابیر و عمل
 معشوقه است اگر ممکن باشد و الا بطریق دیگر باز دارند اندیشه آن باشد و خوب بود و جماع
 در از آن عشق از تمام سستی خفته اگر با مجرب بود و فصل در جنون یعنی دیوانگی پوشیده ماند
 که جنون قسم است اگر با غضب یا بود یا نیا گویند و اگر با خنده و بازی اندا بود و او را که
 اگر با ترش روی و در از مردم بود و قطره آب به جنونی که باشد مر تبه جنون بالاتر از مر تبه
 یا نچو یا است بعضی در اقسام یا نچو یا شمرده اند اما فی الحقیقه وی غیر است زیرا که در
 اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است به خلط طبعی اگر بسوزد یا نچو یا احدی
 کند جنون علاج و در یا نچو یا گفته شد بکار بر بند و در طریقه بیشتر کوشند و بدو نشین
 شیر زنان بر سر و بختن آن بر بینی و مالیدن و غنغنه و با دام بر سر و بدن استحام
 و فطول ساختن آب گرم به شکم فقع دارد و چون بخاج اکثر سودیده بعد از فقع تمام
 فصل در سرد و در و در هر گاه آدمی بر خیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود و ز
 سبک گویند چون اشتداد کند و سرگردانند و همه چیز در نظر گرفته نماید و و از نا ماند
 علاج حسب خلط متفرع باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از زوم فست دماغ
 توان دانست اگر ماده در معده باشد از غشای و دیگر اوقات در معده میا بود
 و همچنین از هر عضو که که سبک ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تثقیله
 عضو مذکور واجب باید دانست تقویت می مع تقویت دماغ باید کرد و در وار

نوشیدنی و خوردنی را در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت

در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت

در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت
 که در این وقت که در این وقت

شود و از هیچ عید گو یا عقیده نمی است حال تا نگه نشاید و بعد از چند ساعت آن حالت رفع
 گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیه خون و صفرا
 باید کرد و تقطیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن غلبه آن کردن فواید
 دفع یبوست و دفع کثرت نفوس ساخته با نفی عود کرده مسهله شکر سودمند است
 فصل پنجم در شرح این مغیبت که باغ خارش کند بی مورد علاج در تیرید
 تربط کشند زیرا که باؤه این بنحوا صفر است اگر تبدیل کفایت کند مسهل صفا
 باید داد و آنچه که خون غالب شد فصد توان کرد فصل ۲۵ در عصابه و این در رویت
 که در این روید آید و پیش از گوهری سافج بود که در آن محل افتد بجز طلوع آفتاب شروع
 کند و علم میکند تا دو پسرش از دال قصابین تیر کم میکرد و دو تمام شب تری از آن
 نباشد با صبح شتر و کند علامتش است که کافور در روغن گل حل کرده و بر بینی بچکانند
 و آن علاج مضموم مسام گوشتد اگر تصاعد بخار باشد از بدن بعضی بر روی افتاده با
 و پیشانی کشیده بود علامتش عافیت کردن بخاریدن و نسی از چربی خشن اگر
 رعان نباید کرد و فانی نند و سر که کافور بویاند و اطراف بمانند فصل ۲۶ در کام
 و نزله بدانکه فضا باغ اگر از بینی براید بطری مضمون از کام گویند و اگر بجانب حلق
 ریزد نزل خوانند علامت حرارت قوت ترقوت ماده او نشان برودت غلظت یار
 بی حرقت علاج تبدیل مزاج گوشتد و در مضمون نمایند حبابه با بخار در کام قبل از
 تمام چرخ که ماده از بدن باز دارد و باید اود مضمون نرم باید زد و اسهال و شکر و
 دچند بار در آب غلظت و فطنت بر پشت خوردن موصوفات که با شکر نرم
 کردن حرکت ضعیف نمودن منع باید کرد و اگر مضمون باز کام بود رعایت تیر نمایند

[illegible]

مفتی
تذکره شریف
گروید که تمام اشیاء و کتب
از مال شریف است یعنی ۱۳ نفر
اطراف فضای صلیب را در
محیطه و مقصود

[illegible]

کندانی حب الکبریا بن سنجریا
که در اینست که خنده و ده شمشیر از دست
هر کس که بچرخد غفران دهد بر او
پایاب جلیبایات سازد و قطعی مرگش و
شود باشد میزاده بخیزد و با حقان
که در نعمت کافی و سکون بهیم
رخ خون و اوراق کیمر

این یک است که در چشم نشاند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سبزی دیگر بود حسب آن تدارک
 کنند و اگر نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیرانست علاج نیز
 اما جهت حفظ باقی دراز راه بطوبی باشد و کل چاه بکار برند فصل ۳۳ در ذهاب بصر
 در خلوص مطلقه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت شستن مجامی تاریک علاج اگر
 مکدر شده باشد یا سیاه شده با سلیقون بکشند و او را غریه طوطی بکار برند و اگر
 دفته بر بدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی او بزنند و روشنائی آفتاب
 نگاه دارند و بچشم غدا نمایند فصل ۳۴ در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
 و اگر این بودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان طبقات چشم را قوت
 دهان و غش بخیسته میکشند فصل ۳۵ در قورم یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت
 نظر کردن و یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس فم را بر او کشند
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و شستن و شستن با آب سرد و شستن با آب سرد
 فصل ۳۶ در سبب العین یعنی لایعری چشم و ضعف از غش و ضعف در کوفت و کوفت و کوفت
 اگر سده باشد ثقیله و نفی غیر عمل آید فصل ۳۷ در نفی العین یعنی دیدن بجانب
 شعاع خورشید نباید اگر گرم شدن روح افتد علاجش تربط تبیه است و اگر معیار
 رعد و جوی آن افتد باز از سبب شنیده اند در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی
 خاصه چشم گرم و تر است گریه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گری چشم سرد است
 و ظهور گما و حرارت لمس حرمت لول مست نشان سرد و خندان نشان سرد
 چشم بسیار چرک اشک است بزرگی چشم و نشان خشکی خندان گری نری چشم سیاه
 افروان از همه بویهاست لهذا فوول الماء دیگر ملکها بخار می چشم سیاه اگر افتد

این یک است که در چشم نشاند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سبزی دیگر بود حسب آن تدارک
 کنند و اگر نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیرانست علاج نیز
 اما جهت حفظ باقی دراز راه بطوبی باشد و کل چاه بکار برند فصل ۳۳ در ذهاب بصر
 در خلوص مطلقه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت شستن مجامی تاریک علاج اگر
 مکدر شده باشد یا سیاه شده با سلیقون بکشند و او را غریه طوطی بکار برند و اگر
 دفته بر بدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی او بزنند و روشنائی آفتاب
 نگاه دارند و بچشم غدا نمایند فصل ۳۴ در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
 و اگر این بودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان طبقات چشم را قوت
 دهان و غش بخیسته میکشند فصل ۳۵ در قورم یعنی کلال و ضعف که در بصر قوت از کثرت
 نظر کردن و یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لاس فم را بر او کشند
 و شیر در چشم و شیدن با دام خاص که کوفته چشم نهادن و شستن و شستن با آب سرد و شستن با آب سرد
 فصل ۳۶ در سبب العین یعنی لایعری چشم و ضعف از غش و ضعف در کوفت و کوفت و کوفت
 اگر سده باشد ثقیله و نفی غیر عمل آید فصل ۳۷ در نفی العین یعنی دیدن بجانب
 شعاع خورشید نباید اگر گرم شدن روح افتد علاجش تربط تبیه است و اگر معیار
 رعد و جوی آن افتد باز از سبب شنیده اند در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی
 خاصه چشم گرم و تر است گریه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گری چشم سرد است
 و ظهور گما و حرارت لمس حرمت لول مست نشان سرد و خندان نشان سرد
 چشم بسیار چرک اشک است بزرگی چشم و نشان خشکی خندان گری نری چشم سیاه
 افروان از همه بویهاست لهذا فوول الماء دیگر ملکها بخار می چشم سیاه اگر افتد

در چشم نشاند

در چشم نشاند

در چشم نشاند

(Handwritten Persian notes at the bottom of the page)

۵۵
فصل فی بیان

وہابیہ کا جو دہم علی گڑھ میں ختم ہوا تھا

مشتبه دالان بود و معلوم می شود که در این زمان
مشتبه دالان بود و معلوم می شود که در این زمان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵
شماره ۱۰۰

در سربالادن یعنی گریختن و نهمیدن گوش از آواز قوی علاج بقوی باغ کوشند
باغذیر داد و دیه تنویه و شوم بابا در امراض الف یعنی بینی بدان که در رخ
بینی دوره است یکسکه برباغ میرود و یکی بجای فصل در ششم یعنی بطلان شام
و پیش اگر از بر آمدن گوشت زائده بود و در مجرای آنزوا سیر الا نف گوشت
جدا بیاید و اگر حدوث ورم یا وقوع شده بود از خلط از آنچه از هم هر خلط است
معلوم میشود و اگر از سوء مزاج سافج بود نشان حار و بار و ظاهریست و نازک این
ماده ضرور علاج حسب سبب است اگر نمایند و آنچه بعد از امراض حار و اف پیوست
یا تشنج کمتر علاج پذیرد فصل در فساد ششم یعنی در حس بویایی متورافت یا جوهر
آمدن بوی و این سه گونه است یکی آنکه همه روانی را یک آنچه بوی کند و درم که
از یک چیز بویهای مختلف شمیده شود و سوم آنکه بعضی بویها شمیده شوند و بعضی
و این از دو وجهی نباشد یا آنکه خوشبوی محسوس شود فقط و بدون یا برعکس
علاج تنقیه باغ نمایند و اگر وجه باشد تدارک دومی فرمایند و بعد از آنجا که خوشبوی
محسوس میشود فقط جذب تسبیح کنند و آنجا که بد بوی مشوم میشود مشک در بینی
چکانند اگر بیماری در اتبدا بود و بعد از زمان در او مل مشک در ستانی جذب فصل
در بوا سیر الا نف یعنی گوشت زائده که در بینی براید علاج رگ نند و زانو نند و مسهل
و بنده پس از آن زنگار و نشان فصل در سربالادن مریضه ابر مرهم ساخته و فیکله بدان
آلوده بر آن گذارند تا بر داید و اگر سوء مزاج قطع نمایند باسن یا برشته موئن مرگه و اگر که
از بینی بسوی حلق رزمی آرند و آنرا سیکش تا فو فی زرد و ده شود و بعد مرهم سفلیج
استعمال نمایند فصل در بشور الا نف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلاست

[illegible]

واصله باشد بچشم بر روعن نرم سازند و اگر تحلیل نیابد شش زنند و هر هم کال بزینند
 پس بچشم سپید و مندل گردانند فصل در قروح الاف عف علاج ریش بیضی
 اگر تریو درگ زنند و مسهل دهند پس مردار سنگ بر روعن گل بماند و اگر خشک
 بود و مرد روعن بایندن کافی است فصل در رعاف یعنی بر آمدن خون از
 بینی علاج بازو و دوران و انشین و اذنین و قدین لستین پس سر حجامت کردن
 و پمخان بر جگر منجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپر زگر اگر چپ آید و بر
 تازه خرا افشرد و سه قطره بچکاند و خانه عنکبوت در سیاهی تکرر و بغیر از سیاهی
 و زینی در آرد و در سر نشانی با گل لسانی بر سر چسباندن جستن منیاید و اگر خون
 غالب بود درگ زنند و حسب حال خون بر زنند اندک اندک یا یک فو و غلیظ
 خون که خنده بر سر غناش شال آن و عدس بر رخ خورند و آینه که لغایت
 منطاست فائده اگر رعاف در شب یا امراض سر افتد تحقیق نمایند که بیجانی
 یا نه اگر بیجانی باشد زنهار بکنند که نفسا و غلیظ خواهد انداخت که وقتیکه خوشی
 باشد و اگر بیجانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد و انقباه هر گاه در امراض
 و مایع تبرع حاجت شود بآبکی که باین کار مخصوص درون بیجانی بخورند
 و اگر کندش مویرج هر دو آن کو فته و نیز هر گاه و سرشته فیتله سازند و دوشی
 از روعن روان کنند فصل در خراف الاف یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر
 بقره یا قوس بود و دیگر بکنند یا سچ گذشت اگر از تقصیر خلط و مایع بود و فساد و مایع
 و دود و اگر از تقصیر خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباهی معده شهاد بود و نیز
 وی تفتیه و مایع و معده بود و بکنین و در غده خست و دل غرغره کردن

[illegible]

سید

دینار ایک ساتھو
عقب ان ادا دیوئی گئی
کھانڈیڈ باشتہ
دھن و گل سرخ و دوس
دینہ دینہ

از درگاه چون غالب بود وفا
دو چشمه طعم چون صخره و وفا
چون نوازد و غباران آفاق را
که بعد دشواری فتنه برآوردن
استمال نماید و آب کربس وای
خروج بکرب و آب مضطربند و جاست
نزدک نمایند باستمال و عیش
چون که *

این کتاب در علم طب و دوائی است که در این کتاب
موسسه و کتب دیگر در این علم و دوائی
و این کتاب در علم طب و دوائی است که در این کتاب
موسسه و کتب دیگر در این علم و دوائی

فوق و دوی است که طبعی باطنی می آید و وقت تناول یادون آن
و سبب این غلبه خلطی از اخلاط است و طبع بر آن علاج تنقیه خلط غالب نمایند
بفصد یا اسهال بعد غرغره فرمایند بکفین فصل اول در بطلان قی یعنی بیخ مزه
محسوس نشود و گاه باشد که حس نیز باطل شود و از حرارت برودت منفصل نگردد
زبان سبب این علت نفوذ ماده و طب است در جرم عصب علاج بعد تنقیه خلط
غرغره فرمایند بطبخ عاقرقراط و میوه و خردل اگر حرارت نباشد و الا گل سرخ ششاق
بجوشانند و طبخ او بکفین یا مری آمینند و قشر کنند فصل ۲ در قشر زبان
و دمان یعنی پوستهای باریک جدا شود از دهن زبان چون بجز قشر بنشیند جدا
میکرد و علاج بعد فصد اسهال صفر آس گل سرخ و گلزار در سر که بجا نماند
کنند فصل ۳ در تبور الفم یعنی دانه ها که در دهن بر آید علاج بکفین و سوسن
و سرکه که در روکشیده و عدس و بک گل غلب بجا نماند باشد تمضمض نمایند
فصل ۴ در قلاع یعنی جراثیم ایش دهن که از ماده باطنی بود و علاج حسب ماده
تنقیه کنند بعد اگر بجا نماند یا صفر اوی غرغره کنند بدانه و شکر و طباشیر
و گلزار و کافور باریک ساخته در و سازند و آنجا که قرحه بنایت بدو و سرکه و بک
تمضمض نمایند تا طوبیت زدوده شود و اگر از دهن سر که تیرند زعفران بجای سرکه
آمینند و اگر از بطنی بود و با سیران بلبله عاقرقراط و سرکه بپوشند و فصد کنند و اگر سودا
بود بر کفین بجا نماند و غرغره ششاق گاو بماند و کافور و بک و کفین و سرکه
در سر که بپوشند و فصد کنند و کافور و بک و کفین و سرکه در قلاع جلیان
بالیدن و سرکه و کافور و بک و کفین و سرکه در قلاع جلیان

در این کتاب در علم طب و دوائی است که در این کتاب
موسسه و کتب دیگر در این علم و دوائی
و این کتاب در علم طب و دوائی است که در این کتاب
موسسه و کتب دیگر در این علم و دوائی
در این کتاب در علم طب و دوائی است که در این کتاب
موسسه و کتب دیگر در این علم و دوائی
و این کتاب در علم طب و دوائی است که در این کتاب
موسسه و کتب دیگر در این علم و دوائی

که اگر فصد نکند و در دهن باقی بماند و اگر فصد نکند و در دهن باقی بماند

نکات است که در
اصطلاح هم مورد دارد
مست که از آنرا دان
نماید از آنرا دان
بنا بر این که در این کتاب
و فصدی از آنرا دان
فرایند بک

در وقت که این کتاب را بنویسم
 در وقت که این کتاب را بنویسم
 در وقت که این کتاب را بنویسم
 در وقت که این کتاب را بنویسم

کثیرا گفته و بخوبی در پنداریان سرشته ضامانید که مجرب است و هر دو اسل که باب
 نه بدلا می وی پوست درونی تخم مرغ بحسانند **فصل** در اختلاج الشفة یعنی
 بریدن لب علاج اگر سببش از آمدن خون کثرت در گمای لب تحیل بریاج شدن
 رگ قیال زنده و غده کم خورد و فقیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج
 مطلق گذشت بکار برند و آنچه از شراکت معده بود یا غشیان و فواق باشد و
 مقیده فی بود فی وضع شود و آنچه از و مانع بود مقیده لقوه و صرع باشد تدبیر
 پر پیوسته منع حدوث امراض متفرقه کوشیدن **فصل** در تقلص الشفة یعنی خروید
 و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج استلانی بود تنقیه کنند و در غشای گرم مالند
 و آنچه از تشنج یا بس افتد تدارک پذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طلوعیت
 بکشیدن راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل** در بواسیر الشفة یعنی فرونی که در
 لب زبرین بدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بهر اهم اصلاح فرمایند
فصل در ورم الشفة یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و آضمه
 مناسبه بکار برند و در غشای لب و غشای شفت طلا در اثر تمام وارد و مخصوص
 اما در ابتدا **فصل** در ورم لب علاج تنقیه است **فصل** در قروح لب علاج
 بهر اهم بپزند **فصل** در اکله لب علاج آنچه در اکله لب گم گذشت بکار برند و فاقه
 هرگاه سوزی مزاج رب افتد علاجات می بدیافته تدارک نمایند **باب** در امراض
 استخوان و لبه فی و دندان و بن دندان **فصل** در ورم السن یعنی در ورم
 آنچه از گرمی بود یا آب سرد ساکن شود در اکثره آنچه از سردی بود یا آب گرم
 رسیدن البسته یا بستد علاج اگر سوزی مزاج ساده بود در حار سرد که

تنقیه نمایند پس اما در نقص عروق قیال است
 بلب شفته و زنده شدن و غده کم خورد و فقیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج
 مطلق گذشت بکار برند و آنچه از شراکت معده بود یا غشیان و فواق باشد و مقیده فی بود فی وضع
 شود و آنچه از و مانع بود مقیده لقوه و صرع باشد تدبیر پر پیوسته منع حدوث امراض متفرقه
 کوشیدن و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج استلانی بود تنقیه کنند و در غشای گرم مالند و آنچه
 از تشنج یا بس افتد تدارک پذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طلوعیت بکشیدن راست بستن
 باشد که اصلاح گیرد و فصل در بواسیر الشفة یعنی فرونی که در لب زبرین بدید آید علاج تنقیه خون
 و سودا نمایند و بهر اهم اصلاح فرمایند و فصل در ورم الشفة یعنی آماس لب علاج حسب الخلط
 تنقیه نمایند و آضمه مناسبه بکار برند و در غشای لب و غشای شفت طلا در اثر تمام وارد و مخصوص
 اما در ابتدا فصل در ورم لب علاج تنقیه است و فصل در قروح لب علاج بهر اهم بپزند و فصل
 در اکله لب علاج آنچه در اکله لب گم گذشت بکار برند و فاقه هرگاه سوزی مزاج رب افتد علاجات
 می بدیافته تدارک نمایند و باب در امراض استخوان و لبه فی و دندان و بن دندان فصل در ورم السن
 یعنی در ورم آنچه از گرمی بود یا آب سرد ساکن شود در اکثره آنچه از سردی بود یا آب گرم رسیدن
 البسته یا بستد علاج اگر سوزی مزاج ساده بود در حار سرد که

در وقت که این کتاب را بنویسم

در وقت که این کتاب را بنویسم

در وقت که این کتاب را بنویسم
 در وقت که این کتاب را بنویسم
 در وقت که این کتاب را بنویسم
 در وقت که این کتاب را بنویسم

۴۵
عبدالقدیر الدین صاحب بیکار و بیچاره
چشمه است این تو دگر که از پادشاه
ایران سزا یافتند و بهر خدایا در
اطل باطل براف مقدس الیکن
بودند تیری خیار است ادا کرد
قوله فقیه عون سوداگران

[illegible][illegible]

اکثر گفته و تجویز در پیدایان سرشته ضما نمانید که تجربست و هر دو اسل که بر لب
 نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بمسازند **فصل** در اختلاج الشفة یعنی
 پریدن لب علاج اگر سببش از آمدن خون کبود در رگهای لب تسخیل مباح شدن
 رگ قیال زنده و غذا که نم خورد و تفتیح مسام نمایند و اگر با غلیظ باشد آنچه در اختلاج
 مطلق گذشت کار بند و آنچه از شراکت معده بود یا غشیان و فواق باشد و
 مقدّمه فی بود فی موضع شود و آنچه از ماغ بود مقدّمه لقوه و صرع باشد تدبیر
 پیریز است یعنی حدوث امراض متفرقه که شنیدن **فصل** در تقلص الشفة یعنی خروید
 و کشیده شدن لب علاج آنچه تشنج استلالی بود تفتیح کنند و روغنهای گرم نهند
 و آنچه تشنج یا بس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه بود وی بود در ایام طفولیت
 بکشیدن راست بهتر باشد که اصلاح گیرد **فصل** در بواسیر الشفة یعنی قرونی که در
 لب زیرین پدید آید علاج تفتیح خون و سودا نمانید و بهر اهم اصلاح فرمایند
فصل در دم الشفة یعنی آماس لب علاج حسب الخاط تفتیح نمایند و آغذه
 مناسبه بکار گیرند و بعضی بانیشر و غلبه طما کردن از تمام وارد خصوص حار
 اما در ابتدا **فصل** در تورب لب علاجش تفتیح است **فصل** در قروح لب علاج
 بهر اهم بپزند **فصل** در اکله لب علاج آنچه در اکله الم گذشت کار بند فایده
 هرگاه سوسی مزاج بر لب افتد علامات سی دریافت تدارک نمایند بابت دایره
 استنان و فتنه یعنی دندان و بین دندان **فصل** در وجع السن یعنی درد دندان
 آنچه اگر می بود بآب سرد ساکن شود در اکثر آنچه از سردی بود آب گرم
 رسیدن البسته یا سده علاج اگر سوسی مزاج ساده بود در حار سردی

ص رہبہ تہذیب و تمدن اور ماحولیات کے تعلق سے ایک نیا موضوع طے کر کے اور دوا دارانہ ماحولیات کے بارے میں

بسم الله الرحمن الرحيم

در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت بیداری و در وقت خواب

صلب بود و چون دندانهای دیگر ساییده شود وی دراز نماید بسیار و قطع نیست
 بآلت مخصوص این کار **فصل** در حکم الاسنان یعنی خارش دندان درین حالت
 باز نمیتواند ماند بسیار و بر برهم ساینده دندان خاشاک شیا علاج تنقیه کردن و داغ کند
 و از تنه و ترش شور برهنه و بر سر که در وی هیچ خاص مطبوخ بود بر مضربه نمایند
فصل در صیر الاسنان فی النوم یعنی بر هم ساینده دندان بر خواب علاج اگر
 استلا و تنقیه و داغ کنند و روغن قسط بر گردان مالند و الا تعدیل کافیست فاعاد
 در بیان تدبیر که دندان کو و کان با سانی براید سکه و مغز ساق گا و بر کلک بمانند
 و مالیدن شیر سگ جربست برشته و کندک عسل و از خاشاک باز دارند که محل
 تکه نیست عصاره غلب الثعلب و غن گل بهم آمیخته نیم گرم بماند و با انگشت آورده
 برین دندان مالند در و گره در و میدن دندان میشود باز دارد **فصل** در ورم دندان
 آماس گوشت برین دندان علاج حسب تنقیه نمایند و تمضمض نمایند **فصل** در
 یعنی بر آمدن خون از ریشه علاج اگر بسبب ضعف است غازیته بود و مار و عدس سخته
 و طباشیر بمانند و اگر بسبب غلبه خون بود بر ک زنده و بهر دوات تمضمض نمایند
فصل در فرجه ناصور و تپه گاه تراحت گوشت ک کند فرجه گوشت و بعد چیل روز
 ناصور مانند علاج آنچه در قلاع گوشت مبل آرنه و در ناصور داغ و بهر سبیل پاک
فصل در نقصان استخوانه بدلیل کم شدن و سست شدن گوشت دندان با عصاره
 دندان میشود و علاج گل سرخ و جفت بلوط و گلاب و آب سیب در ورم و خونی و ساق
 و عاقر و حاسر یک پیچرم باریک نموده برشته گردانند **فصل** در گوشت اندک برشته
 براید و بیشتر در ضرر خرس خفته بود ورم علاج مروان سیر سیر یک ریاست
 با لکه دندان که در وی

بمانند دندان است و در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت بیداری و در وقت خواب

در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت خواب و در وقت بیداری

در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت خواب و در وقت بیداری
 در وقت بیداری و در وقت خواب
 در وقت خواب و در وقت بیداری

[illegible][illegible]

فما یجاءل فی شہید بود بر سر دو بین کردن مجسمه نهاده بکنند که مری قدر
سیکسند و در پنج خیر و بدیق شکن میگردد و آنجا که نفس متع شو و حجره را باید شکافت
و بطریق دیگر در سطوات مذکور است **فصل** در شور جار محرق که در خلق و مری قصبه
پیدا آمد علامت شور مری شدت دست در محل مری عنده و در غذا خاصه که طعام
ترش تیز بود و ایشان شور خلق و قصبه ریز زیاد و ج عنده تکلم و خائیدن و دود غبار
رسیدن در وقت مر در غذا علاج فصد کنند و آب که تلپین کنند و از آب سر برکنند
و اندیه غیر مری حدت غیر مری خوشنوت گردد و هر گاه بداند شور پخته خواهد شد بضع و بعد
انقباض و بعد از آن چنانچه در خنق گذشت در شور خلق غرغره خنقی بیشتر سیکه باشد
فصل در تعلق خلق یعنی در آویختن بچوبه بداند که بسا است که در دیو چکا
خردید باشد و چون آنرا کسی نبوده آن بچوبه درون خلق یا درون قصبه مری بیاورد
یا بکام بر آید سوکینی در آنجا آویزد و بالجماعه درون بود و در سطوات مذکور و در بقراری
توان یا که غیر این مری نباشد و گاه گاه خون قیق از دهن آید از بی سبب دیگر
اما آنچه در قصبه آویزد و یکدم از سر فیه خالی نباشد و آنچه بچوبه مری آویخته باشد بکام بر آید
بستگی و مانع پیدا بود و علاج آنرا که بتوان بدستهای گرفته بر آن چنانچه سر و در آنجا نامه
نداخته اند که از زنفارش کردن علی بخش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن که در عضو
شعلق است است شود و بعد از آن در دهن آویزد و اگر گالت توان گرفت یعنی
در دهن باشد گل سیاه در خرطیه اندازند و دهن بسیار بدان پر نمایند تا زوجه شود و گل در دهن
زیر که لاؤن است پس بر آن آید اگر بکام بر آید باشد شوخ و عصاره قما الحار و خرق در بر
و مری چکاند و هر گاه دیو چرخ کردن بر دهن زودتی کنند تا اسهال شد تا آید فیه

در دوم کوفتی کرم ۱۲
کبردار کرم خشک است
مسلم است بخلاف
فهم نیست بزرگوار علما را درود
آنرا که ملای بهندی را در استخوان
و فیاض گویند و کسی که اینک
بخاری بخارن را پسندد

66
Chavez

دعوات اسلام

11-11-11

عصا

سید الفاضل

١٠

گذاشت آنجا که از سر آید فصله قیال و حجامت نفقه و تمضض بطبع مذکور کنند و آنجا که
از خنجر و قصبه آید بطبع مذکور مضغه کنند و قرض نفش اندم در دهن گیرند و جراحت قصبه
شعره العلج است با آنکه در غشای درونی بود فقط و آنجا که از نشش آید فصله صاف
باسلیق و حجامت بساق کنند و طبع نرم دارند و حجامت حاجت تعدیل گوشت و عذایا
قابضات برینه نهید بشرطیکه در دم در شش نباشد و آنجا که از رسیدن آید فصله با سلیق کنند
و قرض نفش الدم نوشند اندک اندک و ایضا بر سینه کلامه نمایند و حج سینه زود برقی شود
و آنجا که از مرئی معده و غیره آید به پیش منحل هر یک گورست فائده نافع ترین
در اقسام نفش الدم شادانه منقول است یا که شغال شیره و برگ خرفه یا لسان
به بند و برگ خرفه نمایند خوردن حجر لبث هر گاه خون در شش پیغش و سرفه
شدید بود و دیگر که گلاب تغیر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود و عصر با غسل بسیارند
و خاکستری خوب بنجیر آب آینه زد و بنوشند و اگر احاطه آید به سرفه و سرفه بود
یعنی بر آمدن سیم از دهن آنچه سببش انفجارات الیه یا ذات الخبث باشد یا سبل بود یا
و بلیه معده بود و هر یک گفته آید آنچه از خلق خنجره و اجزای دهن آید از خنقا و دیگر اورام
این چنان ظاهر شود اما آنچه از سینه آید حجت انفجار آماق و علاجلش لطیف خلط است با آنچه
در حال بلغمی گذاشت ماده تواند شرح شد و موثر و غن با بونه و پیه کیان با هم سرشته بر سینه
ضماد نمایند و قطعا چیزی بار و بالفعل قابض است و قشر بطبع خرفه و حاشا و آنچه
و اصل السوس نفع تمام دارد و در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد و بکشت این
ضماد نماید و از اند فائده ماده سینه در شش رسیده از راه قصبه می آید و دیگر بر فطری
جنت آمدن ده عدد واقع نیست هر گاه در شش آید و در قضا سینه هیچ نشود و از اتفاقا

آب بخورد و در وقت
غرضه سازند از طب اکبریه
غرضه گفت ادم صفت آن
عن غرضه گفت ادم صفت آن
بگیرنگی ازنی که با وضع عربی
دوم ازافزون و طبانی و فاشته
و نیز او را قاجا گویند و عصاره
از آبش بسیار و یک سال از
و آب غرضه بنهند و از غرض نمایند
و علامت بر آید که خون از گوش
آید که درون نیاید و اگر در گوش
عنه قول قاضی است از این که
بعد تبدیل فرزند او بود و قاضی چون
افاقا کند و در زمانه قاضی چون
صحنه می و گلی ازنی و دیوانه از
هر یک یک سال سازند و بر سر نهاده

۶۹۵۲
 دین و مروت و عفت و پاکیزگی و تقوی و صبر و شجاعت و
 شرف و کرامت و بزرگواری و کرم و سخاوت و
 جود و بخشش و ایثار و فیاض و سخاوت و
 دین و مروت و عفت و پاکیزگی و تقوی و صبر و شجاعت و
 شرف و کرامت و بزرگواری و کرم و سخاوت و
 جود و بخشش و ایثار و فیاض و سخاوت و

لا بد من علاج زلات العنق
نور محمد علي خاتون العبد

وفاقة وبنو

وزارت الرفق بعلین
ت. الصدر

ذات المہر

ایک مرقوم دست

ابن الکثیر چندی
ابن ابی زند

نام و نام خانوادگی

وہ
بجاست کنندہ
فیضی

دینا

آید و نفع قصد سیلیم از دست مجازی اسرع الظهور است **فصل** در احتقان دمه در صدر
یعنی بند شدن مجیم و فضای سینه و این چنان باشد که دم آنجا که در ریه بود یا جز آن
منفجر شود و ریه و فضای که خارج از شش است گرفتار آید و بسبب گرفتار شدن شش و ریه
و در جانب بول و باز برای نشان و تقدم او دم عضوی ازین اعضا است و بعد ظهور
آمار استیصال شدن بجهه و مدته تا بر آمدن تنی لازم بودن علاج بطبع انجیر و زوداد سپستان
وصل السوسن و پرسیان و مویز و بند روغن بادام و شکله زرد آینه خسته تا ماده
رقیق شود پس هر چه نفث را با سانی بر آرد و دهند و در آن نیز سیداده باشند تا با
که از راه بول بر آید و یا از راه برا پس هر گاه در بول بر فرزند هم چنان باشد و کرده را
بشوید و دهند و هر گاه در برا ظهور نماید لین دهند و اگر هر دو جانب سیل کنند و این
نادر بود گاهی در دو گاهی ملین دهند **فصل** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن
در خشت آن سینه و این را بر دو الصدر نیز گویند از ملاقات بهرات خارجیه یا داخلیه
پدید آید و نشان می از عدم انقباض و انقباض سینه و تقدم حصول بروت ظاهر است
علاج و نمک گرم سالن غذا آینه و کمیجه بطبع او و یه گرم و تقصید بدان لازم دانند
و حلیت شتراب آینه بنوشانند که امک و حسو و گنسانه با العسل غذا سازند و یا
بدانکه شرب فیون و خان است که وقت که اخضر او میشود و نیز جمود الصدر از دیگر ششها
مفسد است کمیجه بطبع خنثایش گرم نافع و روغن عطران افیونی مالیدن نافع و قوی
در اسهالی بس مفید باشد و یا با دقت تندیب سرب را از وصول دووش عطر و از
یا بال در امراض قلب یعنی دل **فصل** اندر سوء مزاج قلب اندر و اگر ساد و تعد
کافی است که با ماست لازم آنجا قصد واجب آید و یا نمی باشد جماست

[illegible][illegible]

20

آن سوره را که از دست راست
در پنج نشانه و اصلاح غذا نماید و بخورد
نقوت قلب سرمانند اوست
و فصل عقیدت اکثر اراض
قلیه سود دارد اما طب اکبر

(۱۲)

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت است که در غشاء که بر دل محیط است پدید شود
علاج ارباب جات و کرب و رنج و سبب و رنج و غشای آب با در رنج و بر سینه ضایع
و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غشای خشم است قیام
گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامتدله خشک شده و پدید نشان است که دل
منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر استعمال
و قیام و ریاضت بر سینه تا از این پس که پدید بیاید متفرغ کوشیدن و در جهت تقویت قلب
بفراوانی داشتن و بدانند که دل شریف ترین اعضاست علاج او به سبب و انبساط
پایه در امر ارضای یعنی شکار که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان اجلیک مطلق
خاصیتی داده که چون خون در آن پدید شود و چنانکه در خصیتین منی شود و فصل
قله اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سبب کی کم شدن خون و دلیل بر آن کثرت استغنی
خونست یا اطالت مرض و کم کثرت خون را که چون بی بیشتر پدید می آید و راجع
در مضمون روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج سلب و یا با دو دلیل این را سوء مزاج
ظاهر است علاج در کمی خون این خون میفرایند چون شیر در زرد میفرایند و گوشتها و جراثیم
حسب تقاضای حال بدین و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد و صلاح
بدستوریکه معلوم است و بدانند که قوت و صفت و قوت شیر از صفراست و کثرت
و نهایت توأم و حموضت او از بلغم و شدت غلظت که درت بیاض و قوت مقدار
انبات از سوء مزاج که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شود و فائده هر چه فرمودی است
شیرین تر و شیرین تر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت بیوست نحافت باشد
موجب فصل در کثرت در لبن و اسباب و ضعیف اسباب قلت است علاج
باقیم اول بر می آید

طبيب

اول

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

طبيب

۵۰

[illegible]

وینچه در این زمان بنده را از این عالم برکنار گردانند و مرا در آن عالم بفرستند و مرا در آن عالم بفرستند و مرا در آن عالم بفرستند

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

لما خافه الزمان ندي
الزمنوا سوا

[illegible]

مذکورہ واردین نمک آب زر کا

انجمنه المودیه

مجلس علمی دارود

وہابیہ کی طرف سے

آندوی گی بنشاند
نستوبیان کرد

آزادی کی بنیاد پر

مجلس

ماه در اکثر خود بخود ازل میگردد و دستخوان کبوترچه بریان کرده خائیدن آب فرو بردن
آرزوی تباہ خصوص برکن باشد و در سکنه از حوال غیر حوال استخوان در راج و تدر
و بجز مرغ خالکی هر دو جد بریان کرده همان عمل دارد و ناخن و فزیره خائیدن آب او
خوردن ناف است فصل در شتو کلی این علتی است که آدمی شیر نشود و سبب
اگر سود مزاج بار و کشف غیر مضطرب باشد که بر فم معده با فیه قلقت عطش و کثرت نفخ
گواهی دهد و علاجتش تسخین فم معده است بخائیدن آب و خوردن و مالیدن جگر و
و سبیل الطیب فم معده پس اگر با ماه و بلغم بود و تنقید و استفراغ دارد و اگر از رسو و با باشد
که از سیر زیتیر فم معده ریزد و دلغ شود و حرقت فم معده در حالت خلط ناپدید آید
و مانده از خود زیتیرش آید و علاجتش تنقید و استفراغ است اگر دست است با سلیق یا سبیل
کشتن و محجانه رشی بر سیر گذشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد
بسیب از اسباب نشان افتد و علاجتش از راه آن اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده
ریزد و در ریختنش گرد و ترشی از روغ و تقدم نه گواه است علاجتش شش نرزه نمودن
و اگر در آن معده وروده باشد که هر چه آدمی خورد آنرا بر باید و غدا با اعضا نرسد
علائمش علاجتش فصل بران جویند فصل در رجوع البقره و این بونانی بود که گویند
و دومی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود و حی که یک نفر خوردن هم طبع اگر که گرسنگی و
سائر اعضا گرسنگی محتاج بقذا باشد تسهیمی و کجای نیست و الا جمیع که عبارات
از انحصار فم معده است چنانچه گفته شد و ریختن از آن متحقق است و دلیل بر گرسنگی اعضا
نزول بدن سقوط و است بی سبب مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد و علاج
در حالت غشی تبه بر یافت کوشند و بوعیکه در غشی گذشت معده حسب سبب معارضه نمایند

[illegible]

فند و پیروز و زلفی افروز آن چهر
 باینین قریب چنانکه در دست هر عشق
 بر خنود و پوست گشت نشود از آرزو و دهر زانمانند
 باینهنگار و جفا سخن بپوست نیست باز در بار
 و پس از خود در آن موضع دست بماند و طلب
 زانان از پیش و زو که استمال نمایند که بپرس
 زانان از پیش و زو که استمال نمایند که بپرس
 زانان از پیش و زو که استمال نمایند که بپرس
 زانان از پیش و زو که استمال نمایند که بپرس

پس از تصدیق او با این امر
دوای تقدیر غریب و دستورهای
فعلی باشند و مستحق
وصف گردان و کمال

[illegible]

گفتارهای دیگر

در اندیشه و استاد علمیه
مفتی محمد تقی محمدی

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه

مدرسہ اہل سنت
بہار اہل سنت

بسم الله الرحمن الرحيم

دوربان محمد و دربان
کلاس یکم

مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۰

لاری

السلامة العامة

3

بتدبیر بزرگم گشت تدارک نماینده نور درین برف نیز عطش می آرد و در سببش اطباء
 اختلاف دارند بالجمله شربت لیون مرل نیست و آب گرم جریحه جگر درین میوه مذکوب
 بسیار بهتر است که نور در آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد **فصل**
 اندر رم سعد و کواثر ماده که بود و بود و بابت غایت آنکه اگر از حار بود تب و در سرد
 باشد تب باشد و اگر بار بود و بخت و دیگر آنکه مخصوص بهر واحد است پیدا باشد علاج
 فصول و از سبب قوی قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود و مغز فلوس با طبع
 غلبه انقلاب تمیزندی و گل سرخ بدینند و در ابتدا صندل و اینها ضماد سازند و واحد
 سه روز آرد و دو خطی زرد و با گلاب ضماد نمایند و در بار نخستین بضماد کوشه حسب الماده
 و خاکستر درخت آلود و سعد از خر و سنبل سیر که آمیخته نیکرم ضماد نمایند و اگر تلبیل حاجت
 آید و مغز فلوس در طبع زرد فانی شوند و در سرد و کواصل است لازم است آن گرمی حرارت
 بود و درین بید بخور و مغز فلوس آمیزند و سه فرید بند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود
 قرص سنبل باید و **فصل** در وسيله المعده هر گاه مادی تعلیل زرد و جمیع شود و دیگر در
 بدین نام خوانند پس اگر اسهال گرم بوده باشد مزاج نیز نمایند و نشان بختن داده و موه و علما
 انفجار و جهانت که در ذات الخشب دید گشت علاج چون ماده روی بجمع آرد و جلوه
 تخم مرو و بادام تلخ بگویند و بر وزن پنج مجیر بشنند و ضماد نمایند تا بچته شود و بعد اگر خود
 بنفشه شود ضماد گردن آب گرم نوشانند و بعد از آن مغز سازند تا تابش گدازد و بعد انفجار شیر
 و بار العسل با جلاب شکر و دین تا پاک کند و پس از پاک شدن کند و دم الاخون جلاب
 و کرم باوگل ازینی بگویند و بخور ازین مایه کند **فصل** در قروح و شوره و نشان **فصل**
 در دست به تناول چیزی ترش و شیر و قوق در آنکه در فم سعد یا در قعرش از محل در ظاهر

[illegible][illegible]

گنجینه آداب و ادبیات
مکتب سید محمد باقر
مکتب سید محمد باقر
مکتب سید محمد باقر

این کتاب نوشته شده است
 در ماه رمضان سال ۱۲۰۰
 در شهر تهران
 قلمی است و عدم تشکیکی است
 در این کتاب

سست علاج رگ زنده بجهه در ابتدا آنچه در دم گذشت بکار برآید و دروغ ترشش
گاه سیاه با قدری طباشیر گل سرخ و تخم حماض بند که مفید است بشور شیر را با آنچه
در دم گذشت از جلا بجهه اندال تهرارک توان کرد و همچنین از تحقیق غفلت نباید کرد
گاهی منقی و هندی گاهی بدل و بهتر لیسین چنان شنبه باشیره کاسنی نافع است اگر طبع
سرم بود و قرص طباشیر قافض ^{بست} است بود مفید ^{فصل ۱۲} در دفع نفی دم شدن شکم و سبب
این یا سودا و مزاج سافج بار و دست یا فساد و طعام یا اجتماع اخلاط و در معده علامت
علاجش اضعاف برضم و سودا مزاج که گذشت بچونید و غیر بود اگر کلاش شناسیده نافع است
^{فصل ۱۳} در چشما و تناب و تبطل یعنی آردوغ و فائزه و خمیازه و اسباب این هر سه
کثرت بخار است و تولید در معده و بدن و علاجش تحقیق و تجوید برضم است و بادایان
باریک سکه یه چهره گلغند آسینجه بخورند که سودا و درد و خشک خوردن با دستام بدن
بر می آرد و مصطکی با غسل ^{فصل ۱۴} در قوی و تنوع غلیان و قلب نفس است
که چیزی از معده از راه دهن برآید و تنوع آنکه حرکت برقی شود اما پنیر بر سر بسیار
غلیان خجالتی است باعث برقی پس اگر همیشه بود و قلب نفس خوراند و غلیان با غلغله
نیز مانند علاج حسب النحاط تحقیق باید کرد و در تحقیق بعضی سکنجبین آب نیلگر مرزوشید نفع
تمام دارد و بشرطیکه مانع نباشد و اگر ماده از عضو دیگر معده آمده باشد تحقیق و اصلاح آن
عضو نیز باید کرد و قوی که بر سبیل بچران باشد بنده نشاند و ادویه کثی صفراوی زائل
کند اما که با قهر مندی خرفه طباشیر نیست چون نایام مرگب دهنده ادویه که قوی بطن
زائل سازد و معده را قوت دهد و در قرض ^{فصل ۱۵} مصطکی پودینه خشک هر یک در دم
کوفته بچینه یک درم با ده درم گلغند بدین ضد که قوی سوداوی را سفید است و دن

تسکین دینے والے ہیں
پتہ پتہ ہوتے ہیں
نیکوئی سے بچنے والے ہیں
مسلک داروں کے گروہوں میں
دینی قیادت ہیں

[illegible]

۱۰۳۰
 علاج و نشان از هر خطی
 از این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود

و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود

و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود

و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود

و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود
 و در این که در استلال از خطی
 نشان از اسهال بود و غلبه صفرا بود

11/2

عبدالله بن عبدالمطلب
بنو قریظ بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمه بن معد بن عدنان

پہن فوٹو وارنٹ چتر
کہا یارین ہمارا دور

بسم الله الرحمن الرحيم

ایمانیه و غلط

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشانی صفت از پیرایه
نیز باقیانی است

الحمد لله رب العالمين

فردا ویدم

و همچنین آب رشک دفع مکرده و لعاب جنون و مانند آن فرادس یابا دیگر
ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قلیض مع رب سببه یا سیب خصوصیت جمل
نافع ترست اگر قبض بود و طبع بلبله مع خیار شبنم بدستور در دوسه اگر رافعی نبود
باسلیق یا ابلی مقدم دارند بر همه و در صغری و بزرگی بیشتر نمایند و اگر مصلحت باشد
خجورست او و نه سر و دیگر نهاده و مطنی حرارست اما درادی قبل از تنقیح احتیاج از آن
بترست سده نیارد و او به جار بادیان تخم کرفس گل قند عسل و آنا سیا و و الک کرم
و جهت تنقیح هم مارا اصول و حب صبر نافست و طبع زوفا بایک شقال و و الک کرم
به تخمین تقویت جگر خصوصیت ارد فلاسف و اطر فیض کبر بدستور و در تنقیح سباله
نخند تا زبول نیارد و اگر با سهال بود حرفه و کم ریحان و صغ عربی هر یک سه
بریان کرده بگل آب نموده بدینند و جهت تنقیح سودا و بعد از طبیب تمام مطبوخ افیتمون
یا حب افیتمون یا الیهین فیرو طی و طب از الیه پوست بجز که خمدار در آن اثر تمام دارد
و در طبیب افرط منع است استقامت نیارد و در جمله اندیشه نچا و فو بحال مرضی باشد
اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند و فصل در ضعف کبد و
از هر سبب افتد زشتان او در اکثر نیست بول بر از غسالی بود و بدن نحیف و اشتها
ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست قهقهه زدن و وجه نرم متدبید بود و خاصه بول تناسل غذا
غده نفوذ آن بجانب جگر و رنگ مرضی اکثر بزرگی سفید زرد و باشد که بزرگی
و کمتری مائل بود و فائده در هر عضو سه چهار قوت است جاذبه ماسکه یا ضمه
و ضعف قوت جگر اعلاستی است چنانچه ذکر نمودم ماسیدنی نرمی برابر و کثرت مقدار
او مع نخافت بدن از ضعف جاذبه است ترهل بدن و تهیج و جگر غالیست زو سفید

[illegible][illegible][illegible]

فصل در بیان ۱۰۶
 فصل در بیان ۱۰۷
 فصل در بیان ۱۰۸
 فصل در بیان ۱۰۹
 فصل در بیان ۱۱۰
 فصل در بیان ۱۱۱
 فصل در بیان ۱۱۲
 فصل در بیان ۱۱۳
 فصل در بیان ۱۱۴
 فصل در بیان ۱۱۵
 فصل در بیان ۱۱۶
 فصل در بیان ۱۱۷
 فصل در بیان ۱۱۸
 فصل در بیان ۱۱۹
 فصل در بیان ۱۲۰

از صفت نشان وی پیدا شود و در سیر او جناب غلط است و او ام شرب است
فصل در بیان ۱۰۶
 فصل در بیان ۱۰۷
 فصل در بیان ۱۰۸
 فصل در بیان ۱۰۹
 فصل در بیان ۱۱۰
 فصل در بیان ۱۱۱
 فصل در بیان ۱۱۲
 فصل در بیان ۱۱۳
 فصل در بیان ۱۱۴
 فصل در بیان ۱۱۵
 فصل در بیان ۱۱۶
 فصل در بیان ۱۱۷
 فصل در بیان ۱۱۸
 فصل در بیان ۱۱۹
 فصل در بیان ۱۲۰

فصل در بیان ۱۰۶
 فصل در بیان ۱۰۷
 فصل در بیان ۱۰۸
 فصل در بیان ۱۰۹
 فصل در بیان ۱۱۰
 فصل در بیان ۱۱۱
 فصل در بیان ۱۱۲
 فصل در بیان ۱۱۳
 فصل در بیان ۱۱۴
 فصل در بیان ۱۱۵
 فصل در بیان ۱۱۶
 فصل در بیان ۱۱۷
 فصل در بیان ۱۱۸
 فصل در بیان ۱۱۹
 فصل در بیان ۱۲۰

فصل در بیان ۱۰۶
 فصل در بیان ۱۰۷
 فصل در بیان ۱۰۸
 فصل در بیان ۱۰۹
 فصل در بیان ۱۱۰
 فصل در بیان ۱۱۱
 فصل در بیان ۱۱۲
 فصل در بیان ۱۱۳
 فصل در بیان ۱۱۴
 فصل در بیان ۱۱۵
 فصل در بیان ۱۱۶
 فصل در بیان ۱۱۷
 فصل در بیان ۱۱۸
 فصل در بیان ۱۱۹
 فصل در بیان ۱۲۰

بروغن با بونه و شربت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجمر که فیما بین جگر و سپهر است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپهر و دم معد است افتد و نشان این
سده و آنست که یرقان بتدریج پدید آید و نقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول اگر
سپهر و سقوط اشتها یکبارگی و در ثانی لازمست علاجش تقیج سده است و مسهل و منقحات
و فصد با سلیق یا ایسالم الی غیر چهارم آنکه از اتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت
در جگر و علامت علاجت از سوز مزاج جگر نمایند چشم آنکه از ضعف سپهر افتد خواه
جاذبه او بود یا در اسهالش اما نشان ضعف جاذبه سپهر سقوط اشتهاست پس باید چشم
مکدر نموده و نشان ضعف اسهاله خروج سودا بقیه و اسهال مع عدم تاز باز یاقی
سودا در بدن علاجت از ضعف طحال چونید ششم آنکه از درم طحال افتد و آن نیز گفته
هفتم آنکه از سوز مزاج بار و منفرد جگر افتد و تدارک آن از میخت جگر نمایند و باید
سهرگاه یرقان زرد با سیاه جمع شود باید که از هر دو دستگی زنند بفاصله سه روز و بخور
منجج صفرا و سودا باشد طهر از هر نیم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت تعدیلش بنسبت
دارند و با صلاح جگر و سپهر گویند و فصل اندر سوز مزاج طحال یعنی سپهر زردی اگر
بود سوزش سپهر بود و بول و بزازخ مائل بسیاه و دیگر آثار حرارت هویدا بود و
اگر بار بود و در اثر دران محل پیدا باشد و آثار سردت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس
بود صلاحیت در سپهر و علاط خون رخاقت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپهر
گرفتی محسوس کند بجای و لون بدن آسبی شود و محالاج در ساج تعدیل فقط و در یاد
مع التفتیه باید کرد و اینچه در جگر گذشت مگر آنکه دویه منضمه در اینجا بسپهر ننهد و فصد
از دست چپ کنند و این در یه بسپهر نافع اند و اگر آب غلب الثعلب و آب گک بید

سید محمد حسین
مدرسہ اسلامیہ
پنجاب

علامت و مساحت

وہ سوسال جی سبب یہ کہ

درین برهان که
آنهاست بسیار

از موضوعات مطالعاتی این روزگار

تفتیش می باشد
گروه اسلامی

ماہنامہ آفت جگر
پانی ملے اور شربت

وہود و شریک
تہجد و تقص و درود

وافتد طمان بهر

پیش روئے اسلام

دینا یا سلیقہ یا بار

بسم الله الرحمن الرحيم

مردودیت اصل

سیدان بنامہ کذا

باب الاكابر

بجای خود را به دست خود

پیشتر باشند بندهم محال

وہم انکار

نقد و بررسی
عقود و اسناد
دستگاه اداری
و غیره
کتابخانه
فهرست

[illegible]

و در علاج مرطاب کلمات دهنه چون لعاب بیدانه و اسهول و شربت تبشیر
بر وزن بادام و مانند آن هرگاه امعاء نقل یک شود و هیچ باقی نباشد قابضات مناسبت
باید و اما پیش از تنقیه اسهال زهار قابض ندهند که سخت مضرت اگر او دیهیمیه بود
که شاولی آن اتفاق افتاده باشد چون ریخ و نوشادر و کچ و جز آن علاجش قی است
و شیر تازه و کشمش و نوشانیدن اگر شربت و دیهیمیه بود علاجش بمغزات مبردات کنند
و دفع این را غاسق النفع است قسم دوم در سهال که سبب او کشودن رگ روده
باشد نشانی نیست که چون بیاید با سهال و بان آنارنج و بواسیر و سهال کبدی
سیج باشد و این اکثری در دود و بخلاف سیج که وجه در اکثر آن لازمست علاج اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود با سلیق زنند بعد جهت حبس ص که با و سهال نهند
و گل زنی بیدرم مع شربت حب الاس یا شربت بنجار نفع بسیار دارد و پوست انار
و کرناز و گل زنی هر سه برابر کوفته بجنه حب سازند و دو درم بدیند مجرب است مجنه
شکر نهاده و چهار ساعت بنگهداشتن در مع اسهال مخصوصست فائده ناممکن باشد
مخدرات نباید داد و عند الضرورة با نشافه کار باید نشاید خورد اگر بدین سهال
داود بدیند چنانچه در فایده است فصل در خروج الدم من الامعاء یعنی بر آمدن
ریخ از ریس روده سبب آن ریخ مجتبی یا القیاح و رم روده علامتش تقدیم سیج یا ورم
و علاجش تخشین احقاق است بجنه تعلی و بعد تنقیه بده بجنه مدخل صفت حلالی است
انارنای اس از شیر حلیم کوفته در آب بکشانند و با لایه و قدر یک سیر ذراک و فلفل
و حبه نمایه صفت حقه مدخل صفت حلی کل از مزی دم الاغ وین غصا و کیتاس کا
سوخته باریک بسایند و در شیر و لسان السمل قوت یافت آینه زده حقه نمایند فائده و بخاکه

[illegible]

و ای بسا که در دم و در بین
تلفات دارند و بعضی
که یک نفر می دانستند و
این نوعی و غیره بسیار

۱۲۲

کتاب فی الحیاتیات

کتاب فی الحیاتیات

کتاب فی الحیاتیات

کتاب فی الحیاتیات

کتاب فی الحیاتیات

کتاب فی الحیاتیات

کتاب فی الحیاتیات

یعنی در درده و وی در قلع و قمع و در حیرت لازم است آنجا که در امعاء و احشاء بود
 حسب سبب تذکره کنند بدینچه ذکر یافته و میاید و قلع و قمع و جهت دیدان و آنچه بعد
 تشریف و ویه سینه بدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و در غش کل لب
 فصل در دفع و قلع و امعاء و سبب و اگر تناول غذای نفاخه باشد یا بسیار خوردن
 باری و لکینی چون گوشت گاویش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل متناوب
 و گلفند و گلاب نفع و اگر ضعف بود امعاء باشد نشان و حدیث و فرست با وجود
 تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تعلیل طعام غلابی و گونی دادن
 و اگر مع اسهال بود و جوارش نوزی نفع تمام شد فصل در دفع و قلع و وی در سبب
 شد بدینکه در امعاء و باطن مطلق قبض شود یا قدری آید یا به شوری و سبب
 اگر بطن غلیظ و تناول غذای غلیظ و حبس شد بدینکه گوی مدد دل به پیچیدگی ترش شود
 خواهد و علاجش است که نخستین بشافه و حقیقه طبع نرم بکنند و بعد به تریقه تمام سهل
 نشانند و آنچه با وجود سهال معده راقوت و نغشانی نفع کند سفر جلی سهل است
 شهر باران فایده آید که او وضاد قبل اصل طبیعت بکار نرند و بعد دفع قبض یک
 شمار در غذا نهند و به تریقه درین شور ماخوذ است که اگر گوشت خرومش ساخته باشد
 و یک کوبه و نصف دو کوبه و آن شیر بخورند تا ابل حار و تعلیل آب جیب است اگر عرض
 آن بگلاب عرف با دیان یا با اسهل اقتصار کنند به تریقه اگر با غلیظ بود و جمع می شود
 تفکک و تغذی بنفاخت گوی مدد و اگر گوشت در اکثر جج متعل باشد و علاجش است
 که شست و در نی که به تریقه قبل اصل طبع پاک نذر و غش شست آید که در او اندک آنچه
 بنفشه امعاء دفع دارد و دادن از روغن ماش مندی که باز و شست نشان ساختن از کربل

در سبب تذکره کنند بدینچه ذکر یافته و میاید و قلع و قمع و جهت دیدان و آنچه بعد
 تشریف و ویه سینه بدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و در غش کل لب
 فصل در دفع و قلع و امعاء و سبب و اگر تناول غذای نفاخه باشد یا بسیار خوردن
 باری و لکینی چون گوشت گاویش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل متناوب
 و گلفند و گلاب نفع و اگر ضعف بود امعاء باشد نشان و حدیث و فرست با وجود
 تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تعلیل طعام غلابی و گونی دادن
 و اگر مع اسهال بود و جوارش نوزی نفع تمام شد فصل در دفع و قلع و وی در سبب
 شد بدینکه در امعاء و باطن مطلق قبض شود یا قدری آید یا به شوری و سبب
 اگر بطن غلیظ و تناول غذای غلیظ و حبس شد بدینکه گوی مدد دل به پیچیدگی ترش شود
 خواهد و علاجش است که نخستین بشافه و حقیقه طبع نرم بکنند و بعد به تریقه تمام سهل
 نشانند و آنچه با وجود سهال معده راقوت و نغشانی نفع کند سفر جلی سهل است
 شهر باران فایده آید که او وضاد قبل اصل طبیعت بکار نرند و بعد دفع قبض یک
 شمار در غذا نهند و به تریقه درین شور ماخوذ است که اگر گوشت خرومش ساخته باشد
 و یک کوبه و نصف دو کوبه و آن شیر بخورند تا ابل حار و تعلیل آب جیب است اگر عرض
 آن بگلاب عرف با دیان یا با اسهل اقتصار کنند به تریقه اگر با غلیظ بود و جمع می شود
 تفکک و تغذی بنفاخت گوی مدد و اگر گوشت در اکثر جج متعل باشد و علاجش است
 که شست و در نی که به تریقه قبل اصل طبع پاک نذر و غش شست آید که در او اندک آنچه
 بنفشه امعاء دفع دارد و دادن از روغن ماش مندی که باز و شست نشان ساختن از کربل

در سبب تذکره کنند بدینچه ذکر یافته و میاید و قلع و قمع و جهت دیدان و آنچه بعد
 تشریف و ویه سینه بدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و در غش کل لب
 فصل در دفع و قلع و امعاء و سبب و اگر تناول غذای نفاخه باشد یا بسیار خوردن
 باری و لکینی چون گوشت گاویش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل متناوب
 و گلفند و گلاب نفع و اگر ضعف بود امعاء باشد نشان و حدیث و فرست با وجود
 تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تعلیل طعام غلابی و گونی دادن
 و اگر مع اسهال بود و جوارش نوزی نفع تمام شد فصل در دفع و قلع و وی در سبب
 شد بدینکه در امعاء و باطن مطلق قبض شود یا قدری آید یا به شوری و سبب
 اگر بطن غلیظ و تناول غذای غلیظ و حبس شد بدینکه گوی مدد دل به پیچیدگی ترش شود
 خواهد و علاجش است که نخستین بشافه و حقیقه طبع نرم بکنند و بعد به تریقه تمام سهل
 نشانند و آنچه با وجود سهال معده راقوت و نغشانی نفع کند سفر جلی سهل است
 شهر باران فایده آید که او وضاد قبل اصل طبیعت بکار نرند و بعد دفع قبض یک
 شمار در غذا نهند و به تریقه درین شور ماخوذ است که اگر گوشت خرومش ساخته باشد
 و یک کوبه و نصف دو کوبه و آن شیر بخورند تا ابل حار و تعلیل آب جیب است اگر عرض
 آن بگلاب عرف با دیان یا با اسهل اقتصار کنند به تریقه اگر با غلیظ بود و جمع می شود
 تفکک و تغذی بنفاخت گوی مدد و اگر گوشت در اکثر جج متعل باشد و علاجش است
 که شست و در نی که به تریقه قبل اصل طبع پاک نذر و غش شست آید که در او اندک آنچه
 بنفشه امعاء دفع دارد و دادن از روغن ماش مندی که باز و شست نشان ساختن از کربل

کتاب فی الحیاتیات

[illegible]

۲۳۴
 سینه بپوشانند و بپوشانند
 بپوشانند و بپوشانند
 بپوشانند و بپوشانند
 بپوشانند و بپوشانند
 بپوشانند و بپوشانند
 بپوشانند و بپوشانند

در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال

باطراف باشد که اسهال خون آرد و در وقت لازم غیر خص است علاج
 باد شکم کنند و این نفع دارد و پوست کبریک جزو صفت پارسای نصف جزو شترتی و در دم
 و در کتب جام و سواری اسپ ریاضت سودمندست و ضد باسلیق در اکثر مفید
فصل در ناصور و مقعد و آن قرص الیت غایب که در هر مقعد افتد باطراف ده
 مستقیم و پیوسته رد آن بر باید علاج نخست هر را بپوشانند و از آب پیر شش و آب
 آب لباسانید و صبح و شام و دست طره بچکانند بر پشت بماند و سرین بالی بالین نهاد
 و تا که دو خشک شود و همین سیات بداند و اگر ناصور فقیه او اندر رفت فسیله با دوید
 شیان غراب نیند و آب صمغ گردانیده بگذارد و در آن اگر سیل ایند پیچیده و بجای فقیه
 بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در برده نافذ باشد و باد و از این راه
 بر آید و در وقت مقصدی به علاج نباید که خطر دارد **فصل** در ورم مقعد و وی اگر گرم بود
 یا در و التاب باشد و علاجش فصد است حجامت قطن سپید پیچیده و مرغ و عن گل منته
 و در باون قطعی یا اسرب صلایه کرده نهادن اگر در و صعب باشد که فیضون بیفزایند و
 که قی نفع تمام دارد و ملاک مرقعیل است بشتر نه اندی مناسب هرگاه ماده می بچکاند
 ز و در شکافندی انتظار نفع نیر که اگر در و شکافند ماده غار شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد
 ملته بود در خاوت مرقعیل آن تا حرارت پیدا باشد و علاجش قی است و مرغ مله
 و اگر خفه باشد شکافند و اگر صلب و لیحات محله چون پیر طوطا مانند آن ننهد
فصل در شقاق مقعد علاجش همانست که در شقاق است شستن از آب بسیار
 و بسیار ترش لازم است که لک سکرم را فصد نماید داشت اندر گفته اند که درین نکات
 شربت بنفشه و عن بادام یا عاب بهند نه پیچیده باید و از اندی لیحات باید و خوانید

شربت

در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال

در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال
 در کتب مال و در کتب مال

و در این مقامی که در میان خود دارند
شماران نموده و در حق فرموده برادران
دعای باریان کردند چون میگویند
که من در یاد داشته ام گفتار علی را که
باین جهت نوشتن بنویسید و به هر دو
عجلت مرغ نعل

د. محمد

در کمال برودت و کمال یکسانیت و یکنواختی
است که در هر

مقام و قضاہ و عدالت

این ارض را بیدو و دو
فرومایا بختیارد و بختیارد

سیدنا ابوالفضل علی بن ابی طالب

دوباره کتابخانه

مكتبة
الشيخ
الشيخ

کلام نبی صلی اللہ علیہ وسلم

تفہیم

[illegible][illegible]

۱۲
 *

دورگه کلمه باشد ۱۲۶۷
سقطه و دونه
۱۲۶۷
قلمه زمین فضل ادا بیکه
قوله المورخ خانی

در علم شایسته ۱۴
از خازنه چون ضربه و سقط و دوزخ
نظف و نویسه

فوق العاديه
مؤلفه
مؤلفه

دینا پڑھان بھائی سادھو دھرم دھرم
 دینا پڑھان بھائی سادھو دھرم دھرم

اشرف المصنفين في هذا الفن

است
عزیز
کرمان

ہیکٹر کا لکھنا کہ رومیا کیس کو بند نہ کرو اور جبرست ۱۲

[illegible]

استاد و شرف و مقام و جاه و ...
که از آنجا که در کتب و ...
پس از آنکه در کتب و ...
و اما ...
کنند و این ...
هر یک ...
است ...
نیز ...
و ...

[illegible]

وزیران و ارباب
 و بایان و دولت و
 و شریف و شریف
 و شریف و شریف

[illegible]

این که در دهن دینی آنرا بکیرند تا قوت عطسه درون افتد و در دهن او گریست مار
و سر کین که بر ترمیم جگر با تها بسوزند و در دهن او بر جرم رسانند و در دهن او اگر هیچ چیز
بر نیاید قطع چنین باید کرد و اول که باین که مخصوص اندر دهن و طریق آن فصل هجدهم
نقاشی بر روی از احتیاس طشت جویند بسیار و در دهن او که بعضی ناز ای لاوت
افتد ساکن کند و کمر گمان جویند و بر جرم رسانند دیگر شیر خور که کم کند و آب دست بایند دیگر
سم است و خرد و کند دیگر آب جگر نوشاند و دیگر بطن خنثی نوشاند و بر جرم رسانند و اگر
پنج دوا سودمند توان آن دو پوست خنثی شش غنی که کنگر و آب تهاینه قدر آن شش
اشتباه گاه باشد که با سقا و حاجتی می قند و قاضی است نه در آب کباب این نشاید خصوص
بعد از و حیث تدبیر استقامت نیست فنی که از کافیه یافته در دهن گماند و اگر این را بقطران
یا باب خنثی یا بایج او یا بنیره گاه و دوا باشد قوی باشد دیگر انگه و در دهن سبک است و در
مرکب که جویند بطبع سهل و سهیل شش این یک کسب است غذا و خواب باشد دیگر
تریاکی را بعد جگر کسب هر چه را خنثی شش این است شش این ده گام استقامت است و تمام
شکر و روغن بنفشه و شرباب مراری چنان است که مسقطات بکافیتین پس استقامت
خردل که کسب کند بر جرم تهاون کمال شود و بکافیتین در دهن گاه خواهند بنام دیگر و تهاون
است که بعد از چنان که بنام کافیتین فرمایند و تهاون بکافیتین بکافیتین بکافیتین
عطسه آورند و تهاون کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین
دگر کسب کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین
کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین
درین دور عمل از جگر و کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین کافیتین

پنهان است و هر که بخواهد بداند
 که در این کتاب چه است
 باید که به این کتاب نگاه کند
 و به این کتاب توجه کند
 و به این کتاب فکر کند
 و به این کتاب عمل کند
 و به این کتاب ایمان کند
 و به این کتاب عشق کند
 و به این کتاب معرفت کند
 و به این کتاب حقیقت کند
 و به این کتاب حقیقت کند

۹۴۰
مجلس اوله
مجلس دوم

۱) برید باغی بود و با هم
 خدایا دنیای در این زمین استلال بر فوشت
 خدایا اینشت کن فرود بر دایره از خفا
 خدایا این فرود کن دایره از خفا
 خدایا این فرود کن دایره از خفا

کدامت خبیر
السلام
مفتی کلامه اگر کلامت باشد بر سر
کلامت و دیانیت نظر دارد و در
اصل الیس فراموشان کلامت باشد
اگر کلامت فراموشان کلامت باشد
مجلس

کتابخانه خیریه

از چشم بگریز نه سناخته و نه سر که
 در بیک بود کل سخن و قافیه
 زانچه که در سینه است نه بپس اندر
 زانچه که در سینه است نه بپس اندر
 زانچه که در سینه است نه بپس اندر
 زانچه که در سینه است نه بپس اندر

در آنکه لایحه بود ساطت آن رحم را بر دارند پس آن گروه همه همانجا بدار و بر فائده
 دیگر فرج را محسوس ساز و بعد صاب بر بندند و بنوعیکه البق بود پس بر جان و لواحق فسیح
 قاضیات ضما و نمایند و بر گاه مائل بطرف ناف می آید و بر گاه مائل بطرف ناف می آید
 بر همین سیاحت بدار و هر چه برضه بود و محکم باشد اجتناب کنند و پیوسته عطر بپاشند
 و روز سوم بر خیزد و آن گروه در کرده تجدید نمایند و مریوطه اعضا به نشی کنند بر فتنه
 جمع شود و فصل در میدان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و بی سبب معلوم شود
 قوایل او ایضا و جمع در وقت جماع لازم نیست باشد که ترس آرد و بول غلط جلیس کند
 علاج اگر بدش اشتداد امتداد گنایا بود از خون فصد صاف کنند از محاسن مائل شود
 بقبض بود از اصابت برد و از این مرتب نشان در و عین بونیه بپاشند اگر از انقباضات
 بود بر رحم حتمه نمایند یا جات بعد و ال سبب اگر سیلان بود قابل از نمایند که گشت
 کند بعد از پنج قیر و طی یا شوم بگشت تا ازین فصل در و ام رحم و پس اگر ماله
 نشان می تپد دست تو از ترس و نفوس فساد و سوده و مانع و مریوح در عانه یا قطن
 حسب ورم در مقدم رحم یا نه ترش در خاصه تن اگر هر دو جانب و علا جیش به است
 که در ورم نشان گذشت چون یکم کند و شکاف بدیم و ترش رحم گوشت و اگر بلغه بود و جمع
 نواحی عانم نقل پیدا بود علا جیش می ستانید و در ورم سر نشان گذشت اگر سودا بود
 نشان می ظهور صلا است و میدان رحم و قطن جمع و کثرت نقل علا جیش تقیه سودا
 فصد اسمال استعمال مرا هم و تخم وادمان ترقا و حمو لا و طلا و و بطبع نشیت و خط
 آبرین باختن شیار و در و بار فصل در و میدان رحم ورم چون پخته شود و سرخ
 و بلیه مانند علاج اگر در ورم بود و شکاف تاریم بر آید اگر در ورم بود و درات

در این زمان که سینه است نه بپس اندر
 در این زمان که سینه است نه بپس اندر
 در این زمان که سینه است نه بپس اندر
 در این زمان که سینه است نه بپس اندر
 در این زمان که سینه است نه بپس اندر
 در این زمان که سینه است نه بپس اندر

ما این کتاب را از کتب معتبره گردانیم

بایست که در این کتاب
 در این کتاب که سینه است نه بپس اندر
 در این کتاب که سینه است نه بپس اندر
 در این کتاب که سینه است نه بپس اندر
 در این کتاب که سینه است نه بپس اندر
 در این کتاب که سینه است نه بپس اندر

وفاقیہ کے لیے کیا کیا ہوگا
مطلق و ان کے لیے کیا ہوگا
نہیں یا نہیں ان کے لیے کیا ہوگا
وہ تو ان کے لیے کیا ہوگا
ان کے لیے کیا ہوگا
ان کے لیے کیا ہوگا
ان کے لیے کیا ہوگا
ان کے لیے کیا ہوگا

نصفه ۱۶۲

صفحه آن بود و چون در دم بگذرد

صفت یک یک از اینها

نصفه اول که در اینست

کسی که در اینست

درم که در اینست

اسرار و اینست

همه که در اینست

کسی که در اینست

سکین و کلین و بعد یک هفته می فرمایند به سبکبختی و آب که مخصوص وقت آغاز نوبت
 و سبکبختی آب که در کثیر المقدار دهند و هر چه با سانی برآید بهتر است بسیار بنشیند
 و گاه گاه انیسون هم که کلفت خوردن بودینه و مصطکی بخایند لازم در انداختن و بخرج تمام
 مسهل توان داد و اگر کتبش باشد شرب آبی بر برید و حاحش دلن صبح بخورد
 کلفت خوردن عقیق آن و درم سبکبختی عسل نوشانیدن و شربت شکر و عسل
 سطلوب بود اگر بول غلیظ و کثیف باشد فصد مجز است آنجا که دماغ ضعیف بود و سبکبختی
 نباید داد و بعد از آن قرص کل اثر تمام دارد اگر ناخوار شود و بیخوش باشد میزند و درم
 بدست تپ بلغمی که نه سخت بلز اند و دیگر کم شود دفع کرد و در غار یقون یک
 باغش شکر عسل کند و در شقه براد و نضجات لطافت چندان دیگر که در اینست
 نتوان کرد و در خانه که صلیح یا ضعف مانع داشته باشد و بیخوشی بلغمی که درون
 سر باشد و سر این گرم این باجمعی فکماوس گویند و بیخوشی آن که درون گرم بود و
 سر در این گرمی یقور یا گویند و این بیشتر در نازک اند و طرق علاج این است که
 گشت فائده گاه باشد که یقور یا صمد او باشد یا سبکبختی که درم و نوعی دیگر
 بلغمی که در حرارت برودت معشوش و قطا بهر باطن نوعی که برودت
 و باطن نشد و ظاهر بحال اصلی بود و زره باد و ارفاق بی حرارت این هر دو نام دارد
 نوعی دیگر که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند نوعی دیگر که در
 و این را نیل نامند علاج نیمه تلطف خلط است خزان که گشت قسم چهارم در
 حییات سودا و این نیز اگر داده و داخل عروق شد که لازم گویند و نشان
 لزوم تپ سس مع و کث در روز در میان داده نشد نشدن اگر خارج عروق

درم که در اینست
 اسرار و اینست
 همه که در اینست
 سبکبختی و کلین و بعد یک هفته می فرمایند به سبکبختی و آب که مخصوص وقت آغاز نوبت
 و سبکبختی آب که در کثیر المقدار دهند و هر چه با سانی برآید بهتر است بسیار بنشیند
 و گاه گاه انیسون هم که کلفت خوردن بودینه و مصطکی بخایند لازم در انداختن و بخرج تمام
 مسهل توان داد و اگر کتبش باشد شرب آبی بر برید و حاحش دلن صبح بخورد
 کلفت خوردن عقیق آن و درم سبکبختی عسل نوشانیدن و شربت شکر و عسل
 سطلوب بود اگر بول غلیظ و کثیف باشد فصد مجز است آنجا که دماغ ضعیف بود و سبکبختی
 نباید داد و بعد از آن قرص کل اثر تمام دارد اگر ناخوار شود و بیخوش باشد میزند و درم
 بدست تپ بلغمی که نه سخت بلز اند و دیگر کم شود دفع کرد و در غار یقون یک
 باغش شکر عسل کند و در شقه براد و نضجات لطافت چندان دیگر که در اینست
 نتوان کرد و در خانه که صلیح یا ضعف مانع داشته باشد و بیخوشی بلغمی که درون
 سر باشد و سر این گرم این باجمعی فکماوس گویند و بیخوشی آن که درون گرم بود و
 سر در این گرمی یقور یا گویند و این بیشتر در نازک اند و طرق علاج این است که
 گشت فائده گاه باشد که یقور یا صمد او باشد یا سبکبختی که درم و نوعی دیگر
 بلغمی که در حرارت برودت معشوش و قطا بهر باطن نوعی که برودت
 و باطن نشد و ظاهر بحال اصلی بود و زره باد و ارفاق بی حرارت این هر دو نام دارد
 نوعی دیگر که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند نوعی دیگر که در
 و این را نیل نامند علاج نیمه تلطف خلط است خزان که گشت قسم چهارم در
 حییات سودا و این نیز اگر داده و داخل عروق شد که لازم گویند و نشان
 لزوم تپ سس مع و کث در روز در میان داده نشد نشدن اگر خارج عروق

درم که در اینست
 اسرار و اینست
 همه که در اینست
 سبکبختی و کلین و بعد یک هفته می فرمایند به سبکبختی و آب که مخصوص وقت آغاز نوبت
 و سبکبختی آب که در کثیر المقدار دهند و هر چه با سانی برآید بهتر است بسیار بنشیند
 و گاه گاه انیسون هم که کلفت خوردن بودینه و مصطکی بخایند لازم در انداختن و بخرج تمام
 مسهل توان داد و اگر کتبش باشد شرب آبی بر برید و حاحش دلن صبح بخورد
 کلفت خوردن عقیق آن و درم سبکبختی عسل نوشانیدن و شربت شکر و عسل
 سطلوب بود اگر بول غلیظ و کثیف باشد فصد مجز است آنجا که دماغ ضعیف بود و سبکبختی
 نباید داد و بعد از آن قرص کل اثر تمام دارد اگر ناخوار شود و بیخوش باشد میزند و درم
 بدست تپ بلغمی که نه سخت بلز اند و دیگر کم شود دفع کرد و در غار یقون یک
 باغش شکر عسل کند و در شقه براد و نضجات لطافت چندان دیگر که در اینست
 نتوان کرد و در خانه که صلیح یا ضعف مانع داشته باشد و بیخوشی بلغمی که درون
 سر باشد و سر این گرم این باجمعی فکماوس گویند و بیخوشی آن که درون گرم بود و
 سر در این گرمی یقور یا گویند و این بیشتر در نازک اند و طرق علاج این است که
 گشت فائده گاه باشد که یقور یا صمد او باشد یا سبکبختی که درم و نوعی دیگر
 بلغمی که در حرارت برودت معشوش و قطا بهر باطن نوعی که برودت
 و باطن نشد و ظاهر بحال اصلی بود و زره باد و ارفاق بی حرارت این هر دو نام دارد
 نوعی دیگر که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند نوعی دیگر که در
 و این را نیل نامند علاج نیمه تلطف خلط است خزان که گشت قسم چهارم در
 حییات سودا و این نیز اگر داده و داخل عروق شد که لازم گویند و نشان
 لزوم تپ سس مع و کث در روز در میان داده نشد نشدن اگر خارج عروق

که حکم یکبار کرد که پت مکتب است و همچنین هرگاه اندر پت
 دست و پا نخیزد و دراز گردد و پت که یک شش و هرگاه و نه تنها
 بسیار که در تری داده باشد علی بن ابی طالب و گویا که یک
 نعل اندر پت که پت که قوی تر و در نظر ناک تر و دراز که دی نسبت
 به یکبار که او دانند و طبیب که است و قوی است و قوی است
 و در دست و در دست است از این پت است
 میزان الطرب
 و از قوی است

[illegible][illegible]

چکاوک
 بر علم هر کس که در این کتاب
 فغانی در این کتاب
 لام و فغانی در این کتاب
 سکان و داد و کس در این کتاب
 خراب و این کتاب

مردمان را و آنرا که در این راه بود و در این راه است بینا نامی که از یاد خدا

حاجت آید بطریق فواید یلیس بسیار توان اوفایند که گفته شد در سایر اقسام
 همین قاعده را می دارند و در اقسام معاین که در دفع اعتدال نکس باشد سهال و اوج
 جان نیست سقا قلوب و در خضبت عظیم است که عضو را میسوزاند و سیاه و فاسد
 میگرداند و علاجتش قبل از آنکه عضو سیاه شود و شرط عمیق زدن است از نقس عضو
 کشیدن بعد گرفتن خون آن در کسبه بچوبین آمیخته طلا نمایند یا بعد طلای سیاهی در عضو
 با تامل قطع کنند عضو را مافدا و بعضی دیگر میسوزانند اندام درین جور نیست
 و اگر عضو قابل قطع بود و جالی آن اندام درین دما که سقا قلوب شکسته شده خاندن یا نیز
 خامنه حمره و درم صفر رویت که بسیاری سرخ باور گویند پس اگر صفر خالص حمره
 خالصانه دوی سوزان و در خشتان شامی باشد و در دما که مرکب خوش است
 بنور سوزان باشد و سرخ بود علاج در خالص تقیه صفر نمایند و دوی سر و در طلا
 فرمایند به وقت و غیر خالصی نیست فصل کین بعد تقیه صفر نمایند و تقیه قلوب
 سرخی اندام با عسل و آقا حمره و بچه آتشک گویند و درین جام است که پنهان باشد و سرخ باور
 قوی میورد و آتش نهاده و علاجتش تقیه صفر و اگر خون لب باشد صفر نیز نمایند
 و بعضی بر انداختن خون آتش گیرند که خوشی فدا و آن طلا نمایند که در وقت صفت دوی
 بر زمین گرم اندازند که جوشیدن پس گیرند و کاغذ زیند طلا سازند و اگر گل ارسنه
 یا گل سرشوی نیز ازین بهتر باشد حمره دوی نیز باشد یا توت که با توتشید خارش بود
 از جای خود جدا میگردانند پس اگر ماده او صفر خالص نماند سازند که زیند با خون غلط
 شاکله خوانند و سیاه آن بر طلا رویت باشد و شاکله رویت است بهر دو ستر
 کند و علاجتش حشبت نمایند و طلا حمره و نافعیست و اگر از جوی این ضما و نمایند

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

توفیق حساب المداودہ اضواء بکار اہل بیت
 علیہ السلام

پس در ذات الهی
ما فی فیض و بطریق
لحمینند در درج
کامیابی

چند روزی بخند بر دهنش
 باز در آید که طاعت کاو بخندد
 بهر دین و دین و دین و دین
 بهر دین و دین و دین و دین

بیان کرد و در بیان

[illegible][illegible]

دانش جهان باشد که بپوشد
بگشاید با بهار گیسویش
معدن درین است
بدانست خفا نیست

در دایره ادب اگر

علائی بخند کنای بی لایم
ساخته باشم تا آنم شود
دیگر داده و دانند آنم
بادام مقطر و زلف
دایره و تخم پزیزد
آرد و جویان و تخم برب
مذکر بخند و او دیده عالم چون
سبب بخندای قطب سبب

سازمان تبلیغات اسلامی
برگه نخست دبیرستان فاضل
فراهر کربلای
نخستین سال پیچیدگی
نوروز میگردانند
بسیار مبارک باد
سید محمد تقی
عبدالله

کتابخانه عمومی
مجلس شورای اسلامی
تهران

[illegible]

کدامی حب الکرم
استمال آنها شایسته است
این عمل دارد و این
چگونه می تواند انجام گیرد
توفیق دهد سوخته و زنده کند
داخل بسیار به تب عدم
بسیار قدری بپایید پیغمبر
زیاده باشد و زود عمل کند
از این برای او بسیار نافع است

[illegible]

کدانی حب الزکرم ۲۷
دستورهای خوب بیعت
ویدران بنفشه و سیکه لاله
قوانند و آب بخاری و عسل و دانه
دفعی از تخم کتان با عسل
و سکنجبین این همه و کلین
و سیکه لاله

که در قطر طول است ترکیب و شود باقیه یک و قطر عرض است پس حاصل شود و قسم اول از آن یک و شود باقیه یک و قطر یک است پس حاصل شود و قسم بعد از آن یک و شود باقیه یک و قطر عرض است و ترکیب و شود باقیه قسمی که در قطر یک است پس حاصل شود و قسم دیگر مجموع نیست هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود								
طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	ضیق	عریض	ضیق	معتدل	عریض	ضیق	معتدل	معتدل
طویل	طویل	طویل	قصیر	قصیر	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل
و ضابطه در ثلاثی آنست که دو اسم حفظ کرده شود و قسم پس اعتبار کرده شود و قسم یکی از سه چیز چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل شود و طویل عریض پس این حاصل که دانیده شود و ثلث آنرا آنکه طویل عریض یا مشرق یا مختف یا معتدل و قسم علیه الباقی پس حاصل کرده و بیست و هفت چنانکه درین جدول تصور کرده شود								
طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل	طویل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل
قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	قصیر	عریض	عریض	عریض
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل	مشرقی	مختف	معتدل

که در قطر عرض است ترکیب و شود باقیه یک و قطر عرض است پس حاصل شود و قسم اول از آن یک و شود باقیه یک و قطر یک است پس حاصل شود و قسم بعد از آن یک و شود باقیه یک و قطر عرض است و ترکیب و شود باقیه قسمی که در قطر یک است پس حاصل شود و قسم دیگر مجموع نیست هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

که در قطر عرض است ترکیب و شود باقیه یک و قطر عرض است پس حاصل شود و قسم اول از آن یک و شود باقیه یک و قطر یک است پس حاصل شود و قسم بعد از آن یک و شود باقیه یک و قطر عرض است و ترکیب و شود باقیه قسمی که در قطر یک است پس حاصل شود و قسم دیگر مجموع نیست هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

که در قطر عرض است ترکیب و شود باقیه یک و قطر عرض است پس حاصل شود و قسم اول از آن یک و شود باقیه یک و قطر یک است پس حاصل شود و قسم بعد از آن یک و شود باقیه یک و قطر عرض است و ترکیب و شود باقیه قسمی که در قطر یک است پس حاصل شود و قسم دیگر مجموع نیست هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

که در قطر عرض است ترکیب و شود باقیه یک و قطر عرض است پس حاصل شود و قسم اول از آن یک و شود باقیه یک و قطر یک است پس حاصل شود و قسم بعد از آن یک و شود باقیه یک و قطر عرض است و ترکیب و شود باقیه قسمی که در قطر یک است پس حاصل شود و قسم دیگر مجموع نیست هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

که در قطر عرض است ترکیب و شود باقیه یک و قطر عرض است پس حاصل شود و قسم اول از آن یک و شود باقیه یک و قطر یک است پس حاصل شود و قسم بعد از آن یک و شود باقیه یک و قطر عرض است و ترکیب و شود باقیه قسمی که در قطر یک است پس حاصل شود و قسم دیگر مجموع نیست هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر تشابه
 باشد بعضی متخالف و بعضی دیگر مستوی گویند و چیزیکه حاصل شده تشابه در
 مختلف و چیزیکه حاصل نشده سهو هم از آن و واحد است از بنفذه واحد یعنی اول
 چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحد و او را چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحد
 و آن چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحد یا تشابه بود در احوال که در یاخته
 یا تشابه در بعضی متخالف و بعضی دیگر اگر تشابه بود در احوال که در مستوی علی الاطلاق
 گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق اگر تشابه بود در بعضی متخالف و بعضی
 دیگر مستوی گویند و چیزیکه حاصل شده تشابه در و مختلف و چیزیکه حاصل نشده
 و سبب توی حسن حال بدست سبب مختلف شدت ضعف یا نقل یا جلیس
 مانده است از نظام و اختلاف عدم نظام در دو قسم میشود مختلف و مختلف
 مختلف منتظم نیست که حفظ کند یک در یک و دو یا بیشتر را و تخریر نکرد و مثال
 چیزیکه حفظ کند دو را اگر آنست که سرعت مثل در یک بنفذه معین باشد
 بنفذه دیگر مثل مثل آن استمرار یا بدو مثال چیزیکه حفظ کند دو در دو سرعت
 که سرعت در بنفذه اول مقدار معین بود و در دوم مثل آن در سوم مثل
 مثل مقدار اولی و درین استمرار یا بدو معین و من بعدیش و سرعت
 در بنفذه مثل آن بنفذه که مجاور است و نصف آن استمرار کند برین
 تا عدد معین پس باز رجوع کند بدو اول تا اینکه تمام کند بعد معین پس باز رجوع
 کند طرف و در ثانی همچنان سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است از برای
 اگر سبب قوی بودی اهداف تفاوت تو را ترک کردی و باقی نماند

بالا

1

[illegible]

در وقت که سوار شد بر اسب و در وقت
 و غفلت متذلل است
 در وقت که سوار شد بر اسب و در وقت
 و غفلت متذلل است
 در وقت که سوار شد بر اسب و در وقت
 و غفلت متذلل است

در تفسیر این کلمات
بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند
که این کلمات
بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند

افضل باشد یا در وسط یا در فوق و اولی از سوب است پس در اولی از سوب است
و اطلاق میکند بر سوب را بر تمام و متعلق از برای آنکه خبریکه از نشان او است سوب است
میشود و در وسط میباشد و قیاس میکند باقی از سوب پس سوب است که این حد است باقی بود
گفته میشود و از سوب سوب است که بعضی ماده و از سوب سوب است که در اندامها و اولی از سوب
و از سوب سوب است که در اندامها و سوب است که اولی از سوب است که بعضی ماده و از سوب سوب است
پا نشینید با بعضی از اعضا بعضی از اعضا است که اولی از سوب است که بعضی ماده و از سوب سوب است
بود لیکن نشانه و غیر آن از مجاری تغییر میسرند حیرت انگیز است که در سوب دوم است
از برای آنکه اولی است پس سوب است که تمام اجزا از سوب است که در سوب است که تمام اجزا
باشد یعنی بعضی از اعضا باشد از بعضی چهارم اجتماع از برای آنکه نشانه است از برای آنکه نشانه
اتصال بعضی از اعضا باشد و محال است که باقی از سوب است که در سوب است که تمام اجزا
سوب است پس متعلق پس تمام بود و در سوب است که تمام اجزا از سوب است که تمام اجزا
و قوی بود و قبول منقذ قبول قیاس میکند با بعضی از اعضا و غالب باشد و اولی از سوب
پس نشانه آن بود که سوب بود پس خبریکه از سوب است که در سوب است که تمام اجزا
تعلی میسر بود و هر خبریکه بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت است که در سوب است که تمام اجزا
خروج ماده سوب سوم است که یافته میشود و در او صفات مذکور آن نیز سوب است
بافضل از غلام پس متعلق پس سوب است که در سوب است که تمام اجزا از سوب است که تمام اجزا
از برای آنکه سوب است که در سوب است که تمام اجزا از سوب است که تمام اجزا
شیخ قاسم از برای اعضا که از نشان او است سوب است که در سوب است که تمام اجزا
فوق پس سوب است که در سوب است که تمام اجزا از سوب است که تمام اجزا

بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند
که این کلمات
بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند
که این کلمات
بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند

بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند
که این کلمات
بسیار است و در بعضی
جایها نیز گفته اند

۱	بجران	۱۱	بجران حمید	۲۱	بجران محمود	۳۱	بجران
۲	خلائی	۱۲	سہیل بلاضلا	۲۲	سہیل بلاضلا	۳۲	سہیل بلاضلا
۳	بجران	۱۳	بجران محمود	۲۳	سہیل بلاضلا	۳۳	سہیل بلاضلا
۴	بجران	۱۴	بجران حمید	۲۴	بجران	۳۴	بجران
۵	واقعی اوسط	۱۵	خلائی	۲۵	سہیل بلاضلا	۳۵	سہیل
۶	بجران دی	۱۶	سہیل بلاضلا	۲۶	سہیل	۳۶	سہیل بلاضلا
۷	بجران محمود	۱۷	بجران	۲۷	بجران	۳۷	بجران
۸	روز سہیل بلاضلا	۱۸	بجران	۲۸	خلائی	۳۸	سہیل بلاضلا
۹	بجران	۱۹	یوم سہیل بلاضلا	۲۹	سہیل بلاضلا	۳۹	سہیل بلاضلا
۱۰	یوم سہیل بلاضلا	۲۰	بجران	۳۰	خلائی	۴۰	بجران

فایده بسیار باشد که امراض حاد و مله یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر یک که امراض روز که علامات بحران زیاد باشد همان روز را یوم بحران باید شمرده و خصوصاً که یوم الاذنه نیز بر آن گواهی داده باشد و اگر روزی که علامت یوم فایده اینست که گفته شد از تعداد ایام باجوری در امراض حاد و مزمن می شود و اما در امراض مزمنه حدود ماه و سال چون عدد روزها که امراض حاد و مزمنه در یک سوره بود یعنی هفت ماه چون هفت نوبه نبض باشد یا هر یک از اینها یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال پس بیست یک سال از نظر اطباء از چهل روز بحر روز هفتم و بیست و دوم و صد و بیست و نه روزهای بحران شمرده و بدانند که در هر نوبه یوم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران روز نوبه بطریق خاصه و از حد و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود و فایده معمول اکثر اطباء است که اگر حادث مرض قبل از انتصاف النهار باشد که در حساب فصل کامل تمام میگردد و اگر بعد از انتصاف النهار باشد که یک نوبه ظاهر است پس بیست و یک نوبه است که یوم طبله نوزده ایشان از نصف النهار تا نصف النهار و یکست باقی بر این اکثر اسوه مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک و در حدوث مرض منع عقلا طرق در غایه البیان فی تالیق البحران مذکور است بقدر سیر که تعلیم مبدء الیاف و حفظ اطفال بر قوم شد و اسحق بن داود و الاوانتر اخاه او باطنی

فایده بسیار باشد که امراض حاد و مله یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر یک که امراض روز که علامات بحران زیاد باشد همان روز را یوم بحران باید شمرده و خصوصاً که یوم الاذنه نیز بر آن گواهی داده باشد و اگر روزی که علامت یوم فایده اینست که گفته شد از تعداد ایام باجوری در امراض حاد و مزمن می شود و اما در امراض مزمنه حدود ماه و سال چون عدد روزها که امراض حاد و مزمنه در یک سوره بود یعنی هفت ماه چون هفت نوبه نبض باشد یا هر یک از اینها یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال پس بیست یک سال از نظر اطباء از چهل روز بحر روز هفتم و بیست و دوم و صد و بیست و نه روزهای بحران شمرده و بدانند که در هر نوبه یوم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران روز نوبه بطریق خاصه و از حد و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود و فایده معمول اکثر اطباء است که اگر حادث مرض قبل از انتصاف النهار باشد که در حساب فصل کامل تمام میگردد و اگر بعد از انتصاف النهار باشد که یک نوبه ظاهر است پس بیست و یک نوبه است که یوم طبله نوزده ایشان از نصف النهار تا نصف النهار و یکست باقی بر این اکثر اسوه مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک و در حدوث مرض منع عقلا طرق در غایه البیان فی تالیق البحران مذکور است بقدر سیر که تعلیم مبدء الیاف و حفظ اطفال بر قوم شد و اسحق بن داود و الاوانتر اخاه او باطنی

فایده بسیار باشد که امراض حاد و مله یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر یک که امراض روز که علامات بحران زیاد باشد همان روز را یوم بحران باید شمرده و خصوصاً که یوم الاذنه نیز بر آن گواهی داده باشد و اگر روزی که علامت یوم فایده اینست که گفته شد از تعداد ایام باجوری در امراض حاد و مزمن می شود و اما در امراض مزمنه حدود ماه و سال چون عدد روزها که امراض حاد و مزمنه در یک سوره بود یعنی هفت ماه چون هفت نوبه نبض باشد یا هر یک از اینها یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال پس بیست یک سال از نظر اطباء از چهل روز بحر روز هفتم و بیست و دوم و صد و بیست و نه روزهای بحران شمرده و بدانند که در هر نوبه یوم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران روز نوبه بطریق خاصه و از حد و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود و فایده معمول اکثر اطباء است که اگر حادث مرض قبل از انتصاف النهار باشد که در حساب فصل کامل تمام میگردد و اگر بعد از انتصاف النهار باشد که یک نوبه ظاهر است پس بیست و یک نوبه است که یوم طبله نوزده ایشان از نصف النهار تا نصف النهار و یکست باقی بر این اکثر اسوه مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک و در حدوث مرض منع عقلا طرق در غایه البیان فی تالیق البحران مذکور است بقدر سیر که تعلیم مبدء الیاف و حفظ اطفال بر قوم شد و اسحق بن داود و الاوانتر اخاه او باطنی

فایده بسیار باشد که امراض حاد و مله یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر یک که امراض روز که علامات بحران زیاد باشد همان روز را یوم بحران باید شمرده و خصوصاً که یوم الاذنه نیز بر آن گواهی داده باشد و اگر روزی که علامت یوم فایده اینست که گفته شد از تعداد ایام باجوری در امراض حاد و مزمن می شود و اما در امراض مزمنه حدود ماه و سال چون عدد روزها که امراض حاد و مزمنه در یک سوره بود یعنی هفت ماه چون هفت نوبه نبض باشد یا هر یک از اینها یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال پس بیست یک سال از نظر اطباء از چهل روز بحر روز هفتم و بیست و دوم و صد و بیست و نه روزهای بحران شمرده و بدانند که در هر نوبه یوم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران روز نوبه بطریق خاصه و از حد و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود و فایده معمول اکثر اطباء است که اگر حادث مرض قبل از انتصاف النهار باشد که در حساب فصل کامل تمام میگردد و اگر بعد از انتصاف النهار باشد که یک نوبه ظاهر است پس بیست و یک نوبه است که یوم طبله نوزده ایشان از نصف النهار تا نصف النهار و یکست باقی بر این اکثر اسوه مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک و در حدوث مرض منع عقلا طرق در غایه البیان فی تالیق البحران مذکور است بقدر سیر که تعلیم مبدء الیاف و حفظ اطفال بر قوم شد و اسحق بن داود و الاوانتر اخاه او باطنی

CALL No. { 475 } ACC. NO. 4954
AUTHOR اکبر ارزانی
TITLE میزان الطب

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

